

تعالی که بروزگار دریابی که چه گفته میشود! انشاءالله که خدا ما را حجّ حقیقی روزی کند.

تمهید اصل سادس

3

< حقیقت و حالات عشق >

- (۱۳۶) ای عزیز این حدیث را گوش دار که مصطفی - علیه السلام - گفت:
- 6 «مَنْ عَشِقَ وَ عَفَّ ثُمَّ كَتَمَ فَمَاتَ مَاتَ شَهِيداً». هر که عاشق شود و آنگاه عشق پنهان دارد و بر عشق بمیرد شهید باشد. اندر این تمهید عالم عشق را خواهیم گسترانید. هر چند که می‌گویم که از عشق در گذرم، عشق مرا شیفته و سرگردان می‌دارد؛ و 9 با این همه، او غالب می‌شود و من مغلوب. با عشق کی توانم کوشید؟!

کارم اندر عشق مشکل می‌شود خان و مانم در سر دل می‌شود
هر زمان گویم که بگریزم ز عشق عشق پیش از من بمنزل می‌شود

- (۱۳۷) دریغا عشق فرض راه است همه کس را. دریغا اگر عشق خالق‌نداری 12
بازی عشق مخلوق مهیا کن تا قدر این کلمات ترا حاصل شود. دریغا از عشق چه توان

1 انشاءالله A ... U آری باشد R || حقیقی USRPMA حقیقت HB || 5 دار A ... U کن R
|| گفت SRMHBA می‌گوید UP || 6 شهید A ... U شهید و قال افضل الزهد جفاء الزهد R || 7 بر
... اندر این A ... U در ... در R || گسترانید A ... S گسترانیدن U || 8 گوشم ... گذرم RMH
گوشم ... گذرم USPBA || مرا A ... U ما را R || 9 با این B با A ... U || کی توانم کوشید
UPM که تواند کوشید SA کی تواند کوشید RB کی تواند کشیدن H || 10 اندر عشق USRPMA
من از عشق تو HB || خان و مانم SRMHBA نام و تنگم UP || 11 هر ... گویم SRMHBA من همی
خواهم UP || 12 دریغا ... کس را SMHA عشق فرضست همه کس را B دریغا ... کسی را UP عشق
فرصتست همرا R || 13 ترا حاصل شود SMHBA بدانی URP ||

گفت! و از عشق چه نشان شاید داد، و چه عبارت توان کرد! در عشق قدم نهادن کسی را مُسَلَّم شود که با خود نباشد، و ترک خود بکند، و خود را ایثار عشق کند. عشق آتش است هر جا که باشد جز او رخت دیگری ننهد. هر جا که رسد سوزد، و برنگ 3 خود گرداند.

در عشق کسی قدم نهد کیش جان نیست

6 با جان بودن بعشق در سامان نیست

درمانده عشق را از آن درمان نیست

کانگشت بهر چه بر نهی عشق آن نیست

9 (۱۳۸) ای عزیز بخدا رسیدن فرض است، و لابد هر چه بواسطه آن بخدارسند

فرض باشد بنزدیک طالبان عشق، بنده را بخدا رساند، پس عشق از بهر این معنی فرض راه آمد. ای عزیز مجنون صفتی باید که از نام لیلی شنیدن جان توان باختن،

12 فارغ را از عشق لیلی چه باك و چه خبر! و آنکه عاشق لیلی نباشد آنچه فرض راه مجنون بود، او را فرض نبود. همه کس را آن دیده نباشد که جمال لیلی بیند و عاشق لیلی شود؛ تا آن دیده یابد که عاشق لیلی شود که این عشق خود ضرورت باشد.

1 شاید داد RPB شاید دادن MA توان داد UH | کرد UP کردن RMHBA || 2 شود

URPHB باشد MA || ایثار A ... R نثار U || 3 ننهد URPMMA ننهد HB || سوزد UMHBA

سوزاند RP || 6 سامان UPHA آسان MB ایمان R || 7 درمانده RMHBA و امانده UP || 8

کانگشت M انگشت A ... U || نهی UPMBA زنی H ننهد R || 9 رسند RMHBA رسد UP ||

10-11 فرض ... فرض A ... U نزد طالبان آن هم فرض راه آمده R || 11 توان باختن MA توان

در باختن UP تواند در باخت RHB || 13 فرض نبود A ... R نبود U || همه ... دیده UPMB

همه آن A همه کس چنان RH || 14 تا UPHB با M-AR || 13 - 14 آن ... باشد MB که عشق

خود ضرورت بود آن دیده یابد که ... شود اما این عشق از ضرورت باشد UPA که این ... باشد H لیلی

خوان جداست و لیلی دان جدا R || 14-1 A ... U-S ||

کار آن عشق دارد که چون نام لیلی شنود ، گرفتار عشق لیلی شود . بمجرد اسم عشق ، عاشق شدن کاری ظُرفه و اعجوبه باشد :

3 نادیده هر آنکسی که نام تو شنید

دل ، نامزد تو کرد و مهر تو گزید

چون حسن و لطافت جمال تو بدید

6 جان بر سر دل نهاد و پیش تو کشید

(۱۳۹) کار طالب آنست که در خود جز عشق نطلبید . وجود عاشق از عشق است ؛ بی عشق چگونه زندگانی کند ؟! حیات از عشق می‌شناس ، و ممات بی عشق می‌یاب :

روزی دو که اندرین جهانم زنده

شرم بادا اگر بجانم زنده

12 آن لحظه شوم زنده که پیشتم میرم

و آن دم میرم که بی تو مانم زنده

(۱۴۰) سودای عشق از زیر کی جهان بهتر ارزد ، و دیوانگی عشق بر همه

15 عقلها افزون آید . هر که عشق ندارد ، مجنون و بی حاصل است . هر که عاشق

نیست خود بین و پر کین باشد ، و خود رای بود ؛ عاشقی بی خودی و بی راهی باشد .

2-1 بمجرد ... باشد A ... U نام آنکس عاشق نبود R || 5 لطافت UPHBA ملاحظت RH ||
 9-7 وجود ... یاب A ... U و خود ... دان R || 10-13 روزی ... زنده URPM آن روز که ...
 زنده A-HB || 14 از ... دیوانگی R ورز که از جهان بهتر و جنون HA می‌ورز که بزرگی همه جهان
 بهتر و جنون B مختصر بزرگی این جهان بیشتر ارزد و جنون UPM || 15 عقلها ... آید UPMHB
 عقلهای عالم ارزد RA || 16 و پر کین باشد UPMA - RHB || 16-1 A ... U - S ||

دریغاهمه جهان وجهانیان کاشکی عاشق بودندی تاهمه زنده وبا درد بودندی !

عاشق شدن آیین چو من شیداییست

۳ ای هر که نه عاشقت او خود رایست

در عالم پیر هر کجا برناییست

عاشق بادا که عشق خوش سوداییست

۶ (۱۴۱) ای عزیز پروانه قوت از عشق آتش خورد . بی آتش قرار ندارد ، ودر

آتش وجود ندارد تا آنگاه که آتش عشق او را چنان گرداند که همه جهان آتش
بیند ؛ چون با آتش رسد ، خود را بر میان زند . خود نداند فرقی کردن میان آتش و
غیر آتش ، چرا ؟ زیرا که عشق ، همه خود آتش است :

۹

اندر تن من جای نماند ای بت بیش

الا همه عشق تو گرفت از پس و پیش

۱۲

گر قصد کنم که بر کشایم رک خویش

. ترسم که بعشقت اندر آید سر نیش

چون پروانه خود را بر میان زند ، سوخته شود ؛ همه نار شود . از خود چه خبر دارد !

۱ دریغ URPMHA = HB || همه . .. کاشکی UPB همه ... کاشکی A کاشکی همه جهان
MH که R || با درد A ... U نادر B || ۲ چو A ... R = U || ۶ عشق آتش PMHB عشق A آتش UR
|| ۶-۷ ودر ... او را MHB وبی ... او را UA ودر ... آنگاه او را P ودر ... آنگاه R || ۶-۸ ودر
... زند A ... R = U || ۸ چون ... فرقی MA چون ... فرق B و چون ... رسید ... آتش زند خود
زیرا که ... فرق H چون ... رسید ... زند خود فرق UR || ۹ چرا UP = RMHBA || همه خود
A ... U خود همه H || ۱۱ پس A ... U کم R || ۱۲ قصد A رای B ... U || ۱۳ بعشقت URPHB
بعشق MA || ۱۴ بر میان UPMHA بر B بر میان آتش R || سوخته ... شود UPMA سوخته ... نار
B چون همه سوخته شد RH || خود A ... U = B || دارد A ... U = H || ۱۴-۱ A ... U = S ||

وتا با خود بود ، در خود بود ؛ عشق میدید ، و عشق قوتی دارد که چون عشق سرایت
کند به معشوق ، معشوق همگی عاشق را بخود کشد و بخورد . آتشِ عشق پروانه را
قوت میدهد ، و او را می‌پروراند تا پروانه پندارد که آتش ، عاشق پروانه است ؛ معشوق
شمع همچنان با ترنیب و قوت باشد بدین طمع خود را بر میان زند . آتشِ شمع که
معشوق باشد باوی بسوختن در آید تا همه شمع ، آتش باشد : نه عشق و نه پروانه .
6 و پروانه بی طاقت و قوت این می‌گوید :

ای بلعجب از بس که ترا بلعجیبست

جان همه عشاق جهان از تو غمیبست

مسکین دل من ضعیف و عشق تو قویست

بیچاره ضعیف کش قوی باید زیست

1 بود عشق UPMA عشق RHB || عشق قوتی MHB عشق قوتی و قوتی UP و
چون قوی R || دارد . . . عشق A ... U کرد و R || 2 بخود A ... U چنان بخود R || و بخورد
RMHBA بخورد و خودش کند UP || 2-3 عشق ... پروراند A ... U پروانه را که اول دل او را قوی
میدهد و زیادت میکند R || 3 پندارد A ... U پندارد M || آتش ... پروانه M آتش شمع ... پروانه
A تبش آتش B آتش عشق UPH آتش R || 3-5 معشوق ... باوی MA معشوق . . . میان آتش زند
که ... باوی B بدین طمع ... میان آتش زند ... تاوی H بدین ... باوی UP خود را بطمع نور بر میان
آتش زند شمع معشوق باشد آنکه R || 5 همه ... پروانه UPMA همه ... و آتش باشند ... پروانه
B همه ... عشق ماند و نه پروانه H پروانه همه شمع گردد و آتش باشد آنکه نه عشق ماند و نه عاشق
جانم فدای این عشق باد R || 6 و پروانه ... گوید UPM و پروانه این بیت بی ... و قوت A و پروانه
... این بیت میگوید B پروانه . . . و بی قوت این میگوید H پروانه ... و بی قوت این سخن می‌راند
کوش دار و بشنو R || 7 بلعجب RMBA بوالعجب UPH || 8 جان M و هم B ... U || غمیبست MHB
غمیبست A غمیبست P غمیبست R بریست U || 10-1 A ... U || S

- (۱۴۲) بدایت عشق بکمال ، عاشق را آن باشد که معشوق را فراموش کند
 که عاشق را حساب با عشق است ، با معشوق چه حساب دارد ؟ مقصود وی عشق است
 و حیات وی از عشق باشد ، و بی عشق او را مرگ باشد . در این حالت وقت باشد 3
 که خود را نیز فراموش کند که عاشق وقت باشد که از عشق چندان غصه و درد و حسرت
 بیند که نه در بند وصال باشد ، و نه غم هجران خورد زیرا که نه از وصال او را شادی
 آید ، و نه از فراق او رانج و غم نماید . همه خود را بعشق داده باشد . 6

چون از تو بجز عشق نجویم بجهان

هجران و وصال تو مرا شد یکسان

- بی عشق تو بودنم ندارد سامان 9

خواهی تو وصال جوی خواهی هجران

- (۱۴۳) ای عزیز ندانم که عشق خالق گویم و یا عشق مخلوق . عشقها سه گونه
 آمد ، اما هر عشقی درجات مختلف دارد : عشقی صغیر است ، و عشقی کبیر ، و عشقی 12
 میانه . عشق صغیر عشق ماست باخدای تعالی ، و عشق کبیر عشق خداست با بندگان

1 بدایت ... عاشق را UPMA بدایت عشق H ای عزیز کمال عشق R || 2 وی A ... U وی
 از B || 3 باشد ... باشد M باشد و بی عشق چه بیند A باشد و بی عشق بمیرد چه بیند HB باشد و بی
 عشق بمیرد UP است و اگر بی عشق يك لحظه باشد بمیرد R || در این UPMA در B و در این R || 4 که
 خود را ... باشد A ... U || عاشق B || عاشق را H || چندان A ... U چندان M || و حسرت
 A ... U || B 5 و نه ... خورد UPMA و نه ... هجران B و نه در بند غم هجران H و نه در غم فراق و
 هجران R || شادی RMHB یا UP || 6 نماید RMHB مانند P ماند U || همه خود را
 UPMA همگی B همه H و همه R || 9 بودنم A ... U بوده نم H || 10 جوی PMHB جوی و UR
 || 11 مخلوق RMHB خلق UPA || گونه B ... U - A || 12 آمد اما UPMA آمده است H اندو
 R || عشقی صغیر UPMA عشق صغیری B عشقی صغیری R || 13-1 A ... U - S ||

خود، عشق میانه دریغا نمی یارم گفتن که بس مُختَصَر فهم آمده ایم! اما انشاء الله که شمه ای برمز گفته شود.

- 3 (۱۴۴) ای عزیز معذوری که هرگز «کهیص»^{۱-۲} با تو غمزه ای نکرده است نا قدر عشق را بدانستی. ای عزیز آفتاب که در کمال اشراق خود جلوه کند، عاشق را از آن قوئی و حظی نباشد؛ و چون در سحاب خود را جلوه کند، قرار و سیری نیاید.
- 6 از مصطفی علیه السلام بشنو که می گوید: «إِنَّ لِلَّهِ سَبْعِينَ أَلْفَ حِجَابٍ مِنْ نُورٍ وَظُلْمَةٍ لَوْ كَشَتْهَا لَأَخْرَقَتْ سُبُحَاتُ وَجْهِهِ كُلَّ مَنْ أَدْرَكَهُ بَصَرُهُ» این حجابها از نور و ظلمت خواص را باشد؛ اما خواص خواص را حجابهای نور صفت های خدا باشد؛ و عوام را جز از این حجابها باشد هزار حجاب باشد: بعضی ظلمانی و بعضی نورانی، ظلمانی چون شهوت و غَضَب و حِد و حَسَد و بُغْل و کبر و حُب مال و جاه و ریا و حرص و غَفَلَت الی سایر الاخلاق الذمیه، و حجابهای نورانی چون نماز و روزه و صدقه و تسبیح و اذکار الی سایر الاخلاق الحمیده.
- 12

1 خود ... دریغا A ... U و عشق میانه را H || یارم RMHB آرم A توانم UP || گفتن A ... U
 گفت H || 3 هرگز A ... U از آنکه R || نکرده M نزده A ... U || 4 قدر A ... U قدری P ||
 عشق ... ای M عشقت حاصل آمدی ای PHBA عشقت حاصل آید ای R عشق حاصل آمدی ای U ||
 کمال اشراق UP کمال با اشراق MA بها اشراق B با اشراق RH || خود UPMA - RHB || جلوه کند
 RMHBA جلوه دهد UP || 5 در سحاب خود را B سحاب خود را UPMA سحاب H خود را در سحاب
 سُبُحَات R || کند MA دهد URPHB || 5-1 A ... U - S || 5-6 قرار ... که PMHBA قرار ...
 نیاید که R قرار و سیری از عشق بشنو که S قرار ... بیاید ... که U || 7 ادر که A ... U انتهی
 الیه H || 8 خواص خواص A ... U خاص الخاص P || حجابهای ... خدا SRBA حجبها بود
 صفت های خدا H حجابها صفات خدا UPM || 9 باشد M اند USPHBA - R || 11 نماز USPMBA
 حب حج و RH ||

(۱۴۵) در یغا ندانی که چه می گویم ! آفتابِ « اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ »

بی آیینهُ جمالُ مُحَمَّد رسولُ اللَّهِ دیدنِ دیده بسوزد ، بواسطهٔ آیینهُ مطالعهٔ جمال

آفتاب توان کردن علی الدوام ؛ و چون بی آیینهُ معشوق دیدن محالست ، در پرده دیدن 3

ضرورت باشد . عاشقی منتهی را پرده و آینه جز کبریا، الله و عظمت خدای تعالی دیگر

نباشد . از مصطفی بشنو که « لَيْسَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ أَنْ يَنْظُرُوا إِلَى رَبِّهِمْ فِي الْجَنَّةِ إِلَّا رِءَاؤُ

الْكِبْرِيَاءِ عَلَى وَجْهِهِ » .

6

(۱۴۶) در یغا گوئی : مصطفی را - علیه السلام - در عشق ، آیینهُ چه بود ؟ گوش دار

از حق تعالی بشنو : « لَتَذَرَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى » ؛ ابوبکر الصديق پرسید

که یا رسول الله این آیات کبری چیست ؟ « فَقَالَ : رَأَيْتُ رَبِّي عَزَّوَجَلَّ لَيْسَ بَيْنِي 9

وَبَيْنَهُ حِجَابٌ إِلَّا حِجَابٌ مِنْ يَاقُوتَةٍ بَيْضَاءٍ فِي رَوْضَةٍ خَضْرَاءٍ » . جانم فدای آنکس باد

که این سخن را گوش دارد . این نشنیده‌ای که رسول الله - علیه السلام - جبریل را

پرسید که « هَلْ رَأَيْتَ رَبِّي » ؟ ای جبرئیل ! خدا را تبارک و تعالی دیدی ؟ جبرئیل 12

گفت : « بَيْنِي وَبَيْنَهُ سَبْعُونَ حِجَابًا مِنْ نُورٍ لَوْ دَنَوْتُ وَاحِدًا لَأَحْتَرَقْتُ » گفت : میان

من که جبرائیل ام ، و میان لقاء الله هفتاد حجاب باشد از نور ؛ اگر یکی از این حجابهای

1 ندانی SPMHBA ندانم UR // می گویم A ... U می شنوی می گویم R // سورة ۲۲ (النور)

آیه ۳۵ م 2 مطالعهٔ SRMBA اومطالع H اومطالع U // 3 علی الدوام و چون RMHB چون USPA

بی ... دیدن SRMHBA بی آینه دیدن معشوق UP // 4 عاشقی منتهی را M عاشق را منتهی SA

عاشق منتهی را URPHB // دیگر A ... U خبری دیگر R // 5 که A ... U که گفت H // 8 سورة ۵۳

(النجم) آیه ۱۸ ك 9 یا ... فقال A ... U در شب معراج خدای تعالی را دیدی ؟ فرمود R // 10

آنکس URPMHB کسی SA // 11 این نشنیده‌ای M نشنیده‌ای URPH شنیده‌ای SA آن نشنیدی B //

12 ربی A ... U الرب R // 13 واحداً USPMBA ادمله ؛ ارمه H خطوه R // 1-14 باشد ... شوم

SMA باشد ... نماید سوخته شوم B هست ... شوم H بود از نور که اگر ازین حجب یکی را نزدیک شوم

سوخته کردم UP باشد ... مرا بر خیزد ... شوم R //

نور مرا نماید ، سوخته شوم .

(۱۴۷) ای عزیز ببین که باموسی -علیه السلام- چه می گوید : « وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا »؛

3 مُجَاهِد اندر تفسیر این آیت می گوید که بالای عرش هفتاد حجابست از نور و ظلمت ،

وموسی -علیه السلام- سلوک می کرد در این حجابها تا جمله را واپس گذاشت ، تا يك

حجاب بماند میان موسی و میان خدای تعالی ، گفت : « رَبِّ ارْنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ » موسی

6 آوازی شنید که « نُوْدِيْ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِي الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ

أَنْ : يا موسى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ » . این درخت ، نور محمد را می دان که کلام

ورؤیت بواسطه اوتوان دید و شنید .

9 (۱۴۸) دریغ دانی که چرا این همه پرده ها و حجابها در راه نهاده اند ؟ از بهر

آنکه تا عاشق روز بروز دیده وی پخته گردد ، تا طاقت بار کشیدن لقاء الله آرد بی

حجابی . ای عزیز جمال لیلی دانه ای دان بردامی نهاده ؛ چه دانی که دام چیست ؟

12 صیاد ازل چون خواست که از نهاد مجنون ، مرکبی سازد از آن عشق ؛ خود که اورا

2 سورة ۱۹ (مریم) آیه ۵۲ ك || 3 اندر RMB در USMHA || می گوید A ... U آورده

است R || حجابست A ... U هزار حجابست R || 5 سورة ۷ (الاعراف) آیه ۱۴۳ م || 5-6 موسی ...

شنید URPMHB - SA || 6-7 سورة ۲۸ (القصص) آیه ۳۰ ك || 8 دید و شنید USPMA دیدن و

شنیدن H دید و شنید ای عزیز این محمد قال : ذاك نوره RB || 9 دریغ A ... U - R || همه A ... U - B

|| در SRMHBA بر UP || نهادند USPMA نهاد RB نهاده اند H || 10 روز USPMA در عشق روز

HB || پخته گردد A ... U روشن می گردد و پخته میشود H || 10-11 آرد بی حجابی SMA دارد بی

حجاب RB دارد بی حجابی UP داند بی حجاب R || 11 لیلی ... دان A ... U لیلی را ... می دان R ||

نهاده A ... U لیلی نهاده H || 12 از نهاد A ... U بردامی نهاده اند و آن دام قالب آدم میدان

ای عزیز صیاد ازل خواست که از نهاد R || از آن ... که USPMBA و برای ... که H از عشق

خود زیرا که R ||

- استعداد آن نبود که بدام جمال عشق ازل افتد که آنگاه بتابشی از آن هلاک شدی
بفرمودند تا عشق لیلی را يك چندی از نهاد مجنون مر کبی ساختند ؛ تا پخته عشق
لیلی شود ، آنگاه بار کشیدن عشق الله را قبول تواند کردن .
- 3 (۱۴۹) ای عزیز تو بین که باموسی چه می گوید : « وقرّبناه » . آن ندیده‌ای
که چون مر کبی نیکو باشد که جز سلطانرا نشاید ؛ اول رایضی باید که بر نشیند ،
تا توسنی و سر کشی ویرا برامی و سکون بدل کند . این خود رفت ، مقصود آنست
که ذات آفتاب نوازنده است ، و شعاعش سوزنده است . این آن مقام دآن که عاشق بی
معشوق نتواند زیستن و بی جمال او طاقت و حیوة ندارد ، و با وصال و شوق معشوق هم
بی قرار باشد و بار و وصل معشوق کشیدن نتواند ؛ نه طاقت فراق و هجران دارد ، و نه
9 وصال معشوق تواند کشیدن ، و نه او را تواند به جمال دیدن که جمال معشوق دیده
عاشق را بسوزاند تا برنگ جمال معشوق کند :

1 بدام جمال USPMBA در دام H در دام جمال R || ازل A ... U - R || که USRPMA - HB
|| بتابشی URMH نبایستی SA بتابش PB || شدی USRPMA شود HB || که ... شدی A ... U - R
|| 2 بفرمودند USPMA بفرمود RHB || عشق لیلی را A ... U - H || چندی A ... U چند M ||
ساختند USMHBA ساختندی P ساخت R || تا A ... U و آن مرکب جسم بود که بی عشق لیلی قرار
نداشت و چون R || 3 را A ... U - H || 4 ای ... آن M ای عزیز آن USPHBA - R || 5 مر کبی
... رایضی A ... U مرکب نیکو بود جز ... راضی H || باید که A ... U - R || 6 ویرا ... رفت
USPMBA ویرا بسکون ... رفت H از وجود وی بسکون آرد R || 7 آفتاب ... است و A ... U آفتاب
اگرچه ... است اما R || سوزنده ... دان URPB سوزنده است مقام باشد SA نوازنده این آن مقامیت
H سوزنده ... مقام باشد M || 8 و بی A ... U ودل R || و شوق A ... U - R || 9 نه A ... U و عاشق آن
باشد که R || طاقت A ... U چاره R || و هجران A ... U هجران M || 9-10 نه طاقت ... کشیدن
USRPMA - HB || 10 وصال ... کشیدن A ... U بار وصال R || و نه ... که USPMBA و نه او را
بکمال تواند دیدن که H زیرا که R || 11 کند A ... U شود که معشوق رنگ ندارد و بی رنگست R ||

- غمگین باشم چوروی تو کم بینم چون بینم روی تو بغم بنشینم
 کس نیست بدینسان که من مسکینم کز دیدن و نا دیدن تو غمگینم
- 3 (۱۵۰) ای عزیز یاد آر آن روز که جمال «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ» بر تو جلوه می کردد، و سماع «وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ» می شنیدی! هیچ جان نبود که نه ویرا بدید، و هیچ کوش نبود الا که ازوی سماع قرآن بشنید. اما حجابها بر کماشت تا بواسطه آن حجابها بعضی را فراموش شد، و بعضی را خود راه ندهند تا مقام اول، و کار بعضی موقوف آمد بر قیامت، و بعضی جز این نمی گویند:
- 9 اول که بُتم شراب صافی بی دُرْد می داد، دلم ز من بدین حيله ببرد
 و آنکاه مرا بدام هجران بسپرد بازار چنین کنند با غرچه و کرد
- (۱۵۱) درینا شغلای دینی و دنیوی نمیگذارد که عشق لم یزلی رخت بر
- 12 صحرای صورت آرد! مگر که مصلحت در آن بود! والا بیم سودای عظیم بودی!

2 سان USPMBA صفت RH || 3 یاد آر USPMBA یاد باد H بایادار R || آن URPMHB از آن SA || سوره ۷ (الاحراف) آیه ۱۷۲ ك || 4 کردند A ... U کرد R || سوره ۹ (التوبه) آیه ۶ ك || 5 می شنیدی M شنیدی USPA - RHB || جان ... بدید SPMA جان ... ندید B جان نبودى که ویرا ندید H چشم که اورانبدید R جان ... ندید U || سماع A ... U آواز R || 6 بشنید USPA نشنید RMHB || کماشت USPMBA کماشتد RH || 7 خود ... تا RMB خود ندادند A خود ... ندادند H بخود ... بر P خود ... با US || کار A ... S=U || بعضی را ... و کار A ... R=U || موقوف آمد USPMBA موقوف ماند H از خلق موقوف آمدند R || 8 گویند A ... U گوید H || 10 کرد A ... U کرد M || 11 دینی و دنیوی USPBA دنیا RH دینی و دنیایی M || 11-12 رخت ... آرد MH رخت ... نهد RSA رخت صحرا ... آرد UPB || 12 والا بیم UPM که SA که بیم B که بیم RH ||

- و جنون مُفْرِط غفلت دیگر است ، و سهو و نسیان دیگر . بیگانگان خود را و نااهلان ،
عشق را حجاب غفلت و بُعد درپیش نهاد تادور افتادند که «لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا» .
از این جماعت جای دیگر شکایت میکنند که «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ 3
عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ» . عشق کار معین است خود همه کس دارند ، اما سروکار
معشوق هیچ کس ندارد . این غفلت نشان بدبختیست .
- 6 (۱۵۲) اما غفلتی که از سعادت خیزد که آنرا سهو خوانند که در راه نهند ،
آن خود نوعی دیگر باشد . سهو در راه مصطفی نهادند که «أَنَّى لَأَسْهُو وَلَكِنْ أَشْهِي»
گفت : مرا سهو نیفتد ، اما سهو در راه من نهادند تا ابوبکر - رضی الله عنه - گفت :
«لَيْتَنِي كُنْتُ ذَلِكَ السَّهْو» گفت ، ای کاشکی من این سهو بودمی که اگر چه سهو 9
می خواند اما یقین جهانیان باشد . «حُبِّ إِلَهِ مِنْ دُنْيَاكُمْ ثَلَاثَةٌ» همین معنی دارد
که اگر نماز و طیب و نسا را محبوب او نکردندی ، ذره ای در دنیا قرار نگرفتی .
این محبت سه گانه را بند قالب او کردند تا شصت و اندسال زحمت خلق اختیار کرد ؛ 12

1 جنون USPMHB جنونی SA || و جنون ... را A ... U ای عزیز جنون محبت دیگر است
و جنون غفلت و شهوت و نسیان دیگر اما ... خود R || 1-2 اهلان ... نهاد USPMBA اهلان ...
نهادند H اهلان را حجاب غفلت در ... نهادند R || 2 سوره ۲۱ (الانبیاء) آیه ۹۷ ك || 3 از این A ... U
و از این R || 3-4 سوره ۳۰ (الروم) آیه ۷ ك || 4-5 عشق ... ندارد UP عشق و معیشت خود دارند اما
سر کار ... ندارند SA عشق ... خود دارند ... ندارند B عشق ندارد MH این قوم معیشت خود دارند
اما بسر معشوق کار ندارند R || 5 غفلت A ... U - R || 6 که USRPMA - BH || سهو خوانند
RMH سهو را خوانند USPA سهو گویند B || 7 باشد ... نهادند A ... U سهو را ... نهاده اند H ||
8 گفت ... نهادند SRMHBA می گوید ... نهاده اند UP || 9 کاشکی من این A ... U کاشک من
آن H || که USRPMA - HB || 11 نکردندی USPMBA نکر RH ||

واگر نه ، دنیا از کجا و او از کجا ؟ و خلق از کجا و همت محمد از کجا ؟ « مالی
وللدنیا وما للدنیا و مالی » ! هر کسی را بمقامی باز داشته‌اند ، و آن مقام را مقصود و
3 قبله او کرده‌اند ، هر کسی را بدان راضی کرده ؛ چون وقت «الناس نیامُ فَاِذَا مَاتُوا
اَنْتَبَهُوا» بکار درآید و همه را از حقیقت خود آگاه کنند ، آنگاه بدانند که جز بت
هیچ نبوده‌اند ، و جز سودا و غفلتی و دور افتادنی نبوده‌است :

6 زان يك نظر نھان که ما دزدیدیم دوراز تو هزار گونه مِخَت دیدیم
در کوی هوس پرده خود بدریدیم تو عشوه فروختی و ما بخریدیم
(۱۰۳) عاشق مُبتدی را که دنیا حجابش آمد ، هنوز پخته نبود . عشق ازلی
9 را چون آوردند ، در میان جان و دل پنهان بود ؛ چون که در این جهان محجوب آمد راه
با سرعشق نبرد و عشق خود او را شیفته و مدهوش می‌داشت ، و او خود می‌داند که او را
چه بوده است . پیوسته با حزن و اندوه باشد . ای عزیز این مثال را گوش دار . كودك

1 دنیا ... کجا A ... U آواز کجا و ... کجا H || محمد A ... U محمدی H || 1 - 2 ما ...
لی RMHB مالی و للدنیا USPA || 2 بمقامی SRMHBA در مقامی UP || 3 اند SRBA اندو H -
UPM || کمی را SRMHBA يك را UP || وقت URPHB - SMA || 4 درآید و SA درآید HB
درآرند M دارند UP در آمد R || آنگاه URPHB - SMA || جزبت M جز بر SRA جزین HB
که بر UP || 5 نبوده A ... U بوده P || غفلتی A ... U غفلت H || افتادنی SMHBA افتادن UP
افتاده کی R || 6 نظر ... ما A ... U نظری نھان که ما از تو H || دور ... گونه SRMHBA در راه عو
ما هزار UP || 8 حجابش SRMHBA حجاب او UP || آمد A ... U آید M || 9 را ... آوردند
SRMA او را دید B که H - UP || پنهان ... که USRPMA پنهان ... چون B او بنهاد بود چون H
|| 10 با A ... U بر H || و عشق ... مدهوش SPMBA وجود عشق او ... مدهوش UH و عشق ...
مدهوش و محبوب R || خود می‌داند USPA خود داند B خود را نداند H خود نداند RM || 11 با ...
باشد A ... U حسرت و اندوه می‌باشد R ||

دهساله زنان را دوست دارد ، اما هنوز أَهْلِيَّتِ فراش ندارد تا وقت بُلوغ ؛ چون بالغ شود ، قصد مراد خود کند . اگر مرادش حاصل شود فهو المراد ، و اگر نشود آن حُب و اقتضای شهوت بلوغ سر از درون او بر گزند ، و در طلب قوت و مقصود خود آید . 3 و بعضی باشند که از این مقام جز اضطراب و بی شکیبایی حاصل ایشان نباشد ، و ندانند که او را چیست .

(۱۵۴) اوّل مقام از مقام مرد رونده این باشد که در مانده و مُتَحَيِّر باشد . داند که او را حالت « أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ » بوده است ؛ اما جز خیالی از آن باوی نمانده باشد ، و در آن خیال مُتَحَيِّر و شیفته مانده باشد :

يك روز گذر کردم در کوی تومن ناگاه شدم شیفته روی تومن 9
بنواز مرا که از پی بوی تومن ماندم شب و روز در تکاپوی تومن

(۱۵۵) طالب گوید : کاشکی یکبار دیگر با سر آن حالت افتادمی تا نشان راه

خود با دست آوردمی که راه خیال چنان نباشد که راه عیان ! و آن راه که از سر 12 فراغت بخود کنند ، چنان نباشد که بمعشوق و عشق کنند . اگر چه فترتی از راه صورت ، و حجابی از راه بشریت دامن گیر شود ، این خود بالای راه همه بود .

2 شود A ... U شد H || آن حب USRPMA حب آن HB || 3 بر کند ... مقصود USRMBA

بر کند و در طلب مقصود H بر کند ... طلب قرب و مقصود P || 4 و بعضی باشند URPB و بعضی باشند

SMA بعضی باشند H || اضطراب A ... U اضطراب B || شکیبایی SRMHBA آرامی UP || 6 مرد

A ... U = H || رونده A ... U زنده R || داند SMBA نداند URPH || 7 حالت USPMBA مقام

حالت RH || سورة ۷ (الاعراف) آیه ۱۷۲ ك || باوی URPHB بازو SA باز M || 9 در USPMBA

بر RH || 10 بنواز RHB بنواز USPMA || 11 کاشکی یکبار SRMHBA ای کاشکی باری UP ||

13 بخود UPH و بخود SA و تحقیق MB و بخود R || فترتی از SRPMBA فترتی از این H فرقی U ||

14 شود URPMB شد SHA ||

با خود گوید: اگر این بار با سر حقیقتِ خود اقم، عهدی بکنم که دیگر بجز
عشق و معشوق پروای دیگر کس نکنم، و جان را بعد از این فدا کنم:

3 آ یا بود آنکه که باز بینم رویت در دیده کشم چو سرمه خاك كويت
گر قدر تودی همی ندانست رهی امروز همه جهان و تای مویت

(۱۵۶) دانی ای عزیز که جمال لیلی با عشق شیفته مجنون چه گوید؟ می گوید:

6 ای مجنون اگر غمزه ای زنم، اگر صد هزار مجنون صفت باشند که همه از پای
در آیند و افتاده غمزه ماشوند. گوش دار که مجنون چه می گوید. می گوید: فارغ
باش که اگر غمزه تو فنا دهد مجنون را، وصال و لطف تو بقا دهد. مجنون عاشق را
9 اگر چه فنا از معشوق باشد، اما هم بقا از معشوق یابد. دل فارغ دار:

گر رنگ رُخت بباد برداده شود باد از طربِ رنگِ رخت باده شود
و رتو بمثل بکوه بر بوسه دهی کوه از لب تو عقیق و بیجاده شود

12 (۱۵۷) مَحْرَمَانِ عشق، خود دانند که عشق چه حالتست؛ اما نامردان و مُحَنَّثَانِ
را از عشق جز مَلَأَتِی و مَلَأَمَتِی نباشد. خَلَأَتِ عشق، خود هر کسی را ندهند؛

1 با خود ... بار RPMHB اگر دیگر بار SA || 1-2 بجز ... دیگر A ... B - S || 2 کسی
... جان را SPMBA نکنم و ندارم جان را H کسی ندارم و جان را R || 4 تودی A ... S بود R و تای
M فدای تار A ... S || 5 عشق A ... S عاشق H || شیفته مجنون A ... S مجنون شیفته R || چه گوید
SMBA چه می گوید RPH || می گوید SRPBA - MH || 6 غمزه ای A ... S شمه H || صفت ... همه
A ... S باشند که B || پای A ... S جای H || 7 می گوید SRPBA - MH || 8 دهد A ... S دهد
دیگر آنرا R || مجنون عاشق را B ... S مجنون را و عاشق A || 9 اگر A ... S از R || باشد
A ... S - B || هم بقا A ... S بقا H || یابد SPMHA باشد B باید R || 10 بر A ... S در H || 11
دهی RPMHB نهی SA || بیجاده SPMBA بیچاره H یا قوت R || 13 نباشد A ... S نباشند R ||
13-1 با خود ... ندهند A ... S - U ||

وهر کسی خود لایق عشق نباشد، وهر که لایق عشق نباشد خدایرا، نباید؛ وهر که عشق را نباید، خدایرا نباید. عشق باعشق توان گفت، و قدّر عشق خود عاشق داند. فارغ از عشق جز افسانه نداند، واورا نام عشق و دعوی عشق، خود حرام باشد:

3

آن راه که من آمدم کدامست ای جان

تا باز روم که کار خامست ای جان

6

در هر نفسی هزار دامست ای جان

نامردان را عشق حرامست ای جان

(۱۵۸) «عَلَيْكُمْ بِدِينِ الْعَجَائِزِ» سخت خوب گفت که ای عاجز که تو سر

وطاقت عشق نداری، اَبَلْهَى اختیار کن که «أَكْثَرُ أَهْلِ الْجَنَّةِ أَلْبَلُهُ وَلِلْمُجَالَسَةِ قَوْمٌ

آخِرُونَ». هر که بهشت جوید، اورا اَبَلْه می خوانند. جهانی طالب بهشت شده اند،

ویکی طالب عشق نیامده! از بهر آنکه بهشت، نصیب نَفْس و دل باشد و عشق، نصیب

جان و حقیقت. هزار کس طالب مُهره باشند و یکی طالب دُرّ و جوهر نباشد، آنکس

12

که بمجاز قَدَم در عشق نهد، چون بمیانۀ عشق رسد گوید که من می دانستم که قَدَم

1 نباشد ... نباید M نباشد خود را نباید SA باشد ... شاید RB بود ... شاید H باشد

خدایا شاید P 2 نباشد ... نباید RMHB شاید SA نباید خود را نباید P ۱۱ عشق با SMHBA

سخن از عشق با H سخن عشق R ۱۱ نام ... باشد SMHBA نام عشق بودن و دعوی عشق کردن ... بود

RP ۱۱ راه SPMBA ره RH ۱۱ در هر ... جان SRPMA نامردان را ... در هر .. ای جان HB ۱۱

8 عاجز که SPMBA عاجز RH ۱۱ 9 و طاقت عشق SMBA و سودای PH و طاقت سودای عشق R ۱۱

قوم A ... S اقوام R ۱۱ 10 می A - S - H ۱۱ جهانی SMHBA خلق RP ۱۱ 11 یکی A ... S یکی

کس P ۱۱ نیامده SPMBA نیامده اند RH ۱۱ 12-13 و یکی ... عشق SMBA که یکی ... در کوهر

... عشق H و یکی ... نبود آنکس ... در دایرۀ عشق P و یکی ... در دایرۀ عشق R ۱۱ که من A ... S

من R ۱۱ 13-1 وهر کسی ... قدم A - S ... U ۱۱

در نمی‌باید نهادن ، لاجرم بیاید کشیدن . بزور و گراهیت خود را در راه عشق آورده باشد . اما عشق را نشاید ؛ و آنکس که طاقت بار کشیدن عشق ندارد گوید :

3 با دل گفتم که ای دل زرق فروش

کم کرد بگردِ عشق با عشق مکوش

نشنید نصیحت و بمن بر زد دوش

6 تا لاجرمش زمانه می‌مالد گوش

(۱۵۹) دریغا مگر که کوهر جانت را عَرَض ، عشق نیست ؟ که هیچ جوهر

نیست که از عرض خالی باشد ، و بی عَرَض نتواند بودن . جوهر عَزّت را عرض ، عشق

9 ماست . این حدیث را گوش دار که مصطفی - علیه السلام - گفت : « إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا

عَشِقْتَهُ وَعَشِقَ عَلَيْهِ قِيْلَ : عَبْدِي أَنْتَ عَاشِقِي وَمُحِبِّي ، وَأَنَا عَاشِقُكَ وَ مُحِبُّكَ لَكَ

إِنْ أَرَدْتَ أَنْ تَرِدَ ، كُفْتُ : أَوْ بَنْدَهُ خُودِرَا عَاشِقُ خُودِ كُنْدَ ؛ آنگاه بر بنده عاشق

12 باشد ، و گفت : بنده را گوید : تو عاشق و محب مایی ، و ما معشوق و حبيب توایم

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى : «أَنَا لَكُمْ شَيْئٌ أَمْ أَبَيْتُمْ» . اگر تو خواهی و اگر نه . دانستی که جوهر

عَزّتِ ذاتِ یگانه را عَرَض ، و عَرَضِ جزع عشق نیست ؟

1 | باید نهادن MHB بایست نهاد SPA بایست نهادن R || کشیدن SMHBA کشید بار گران عشق

خود را P کشیدن بار گران عشق R || خود را A ... S = P | 2 باشد ... نشاید SMA باشد ... نشناسد

RPB باشند ... نشناسند H || 3 با A ... S و با H | 1-3 در نمی‌باید ... فروش A ... S = U || 5 نصیحت

و بمن USPMB نصیحت بمن RH || 6 می‌A ... U خود H || 7 مگر ... جانت را A ... U نباشد R ||

هیچ جوهر USPMB کوهر RH || 8 باشد A ... U نباشد R || نتواند بودن SMBA تو نتواند بودن RH

تواند بودن UP || 8-9 جوهر ... ماست USMHBA م P و جوهر ... ماست R || 11 خود ... آنگاه A ... U

کند اِنَّكَ B || 12 باشد SMA شود URPHB || گفت A ... U گوید B || گوید تو A ... U = B || محب

A ... U محبوب B || 14 عزت ... عرض USPMA ذات عشق ... عرض B عزت ... یگانه عرض است RH

| عرض جز RB عرض جزاز SMHA فرض جز UP || 13-14 دانستی ... نیست URPHB = SMA |

(۱۶۰) ای دریفا هر گز فهم نتوانی کردن که چه گفته میشود! عشق خدای
 -تعالی- جوهر جان آمد، و عشق ما جوهر وجود اورا عَرَض آمد. عشق ما اورا عَرَض
 و عشق اوجان ما را جوهر. اگر چنانکه جوهر بی عَرَض مُتَصَوِّر باشد، عاشق بی 3
 معشوق و بی عشق مُمَكِن باشد؛ و هر گز خود مُمَكِن و مُتَصَوِّر نباشد. عشق و عاشق
 و معشوق در این حالت قایم بیکدیگر باشند، و میان ایشان غیریت نشاید جستن مگر
 این بیت‌ها نشنیده‌ای: 6

چون آب و گل مرا مصوّر کردند جانم عَرَض و عشق تو جوهر کردند
 تقدیر و قضا قلم چو می‌تر کردند عشق تو و جان ما برابر کردند

(۱۶۱) اگر چنانکه مردی و عشق مردان داری، این سه نوع عشق را که بر مرز 9
 گفته شد در این بیتها که خواهم گفتن، بازیاب که قطعه‌ای سخت بامعنی آمده است.
 دریفا مُطَرِبی شاهد بایستی و سماع تا این بیتها بر نَمَطِ «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ» بگفتی،
 و من و آن عزیز حاضر بی زحمت دیگری؛ آنگاه آن عزیز را سماع معلوم شدی 12

1 ای دریفا USRPMA دریفا تو HB || 3 متصور باشد USPMA مقصود باشد B بودی H
 و عرض بی جوهر باشد R || 4 باشد ... متصور ... A ... U بودی و هر گز ممکن H || 5 بیکدیگر A ... U
 یکدیگر B || شاید A ... U نباید R || 5-6 مگر ... نشنیده‌ای B ... U = A || 7 آب ... مرا
 URPM حاصل و اصل ما SA حاصل اصل ما B حاصل ذات ما H || جانم USPA جانرا RMHB ||
 8 وقضا ... تر USRPMA قضا را چوقلم بر H خدایرا قلم تر R || جان ما RMB عمر ما USHA غمها
 P || 9 چنانکه URPMH = SBA || و عشق ... داری A ... U = B || سه ... را URPMB چهار عشق را
 SA چهار عشق H || که A ... U = B || 9-10 بر مرز ... شد SPMBA گفته شد H بر مرز گفته شده آید
 M بر مرز گفته آمد R || 10 یاب که A ... U یابی H || 11 دریفا A ... U = B || مطربی SRMA
 مطرب و HB مطرب UP || سماع ... بگفتی A ... U سماعی ... بگفتم H || سوره ۷ (الاعراف) آیة
 ۱۷۳ ك || 12 بی A ... U و بی H || سماع A ... U از سماع R ||

که عشق چیست ، و شاهد بازی چه بود ! پیشه نوشدی ، و بت پرستی ترا قبول کردی ؛
 مست از نو صادر شدی ، کون و مکان ترا خادم آمدی ، آنکاه «بسم الله» بر تو گشاده
 ۳ شدی . پس ترا نقطه بای بسم الله کردند . در این مقام شبلی را مغذور داری آنجا که
 گفت : «أنا نُقْطَةُ بَاءٍ بِسْمِ اللَّهِ» . گفتند ویرا که تو کیستی ؟ گفت : من نقطه بای «بسم الله»
 ام ، و نقطه «بسم الله» از اصل «بسم الله» نیست ، و غیر «بسم الله» نیست ؛ اصل بسم الله را
 ۶ بنقطه با حاجت باشد که اظهار بسم بدان باشد ، اما نقطه «ب» بی اسم بین چه باشد .
 این بیتها را بخوان :

بر سین سریر سر ، سپاه آمد عشق

بر کاف کلام کُل ، کلاه آمد عشق

بر میم ملوک مُلک ، ماه آمد عشق

با این همه يك قَدَم ز راه آمد عشق

1 که ... بود SMA - UP که ... بازی RB شاهد ... بود H || 1-2 تو ... مست SMBA او
 بت ... و مستی H تو ... مست و بد مستی UR || 3-4 شبلی ... گفت SMA تاذره زمان شبلی ...
 دارید ... گفت B حضرت علی بن ابی طالب - رضی الله عنه - میگوید H شبلی ... داشتی ... گفت UR
 || 4 گفتند ... کیستی SRMBA - H آنجا که او را گفتند UR || 5 نقطه بسم SRMHBA نقطه ب
 بسم UR || نیست A ... U هم نیست H || 5-6 اصل ... که USM اصل ... است که A اسم را بنقطه
 با ... تا B اصل ... بای بسم الله حاجت ... که RH بسم الله را ... که P || 6 بسم USPMHA بسم الله
 RB || 6-7 اما ... بخوان A ... U چون تولدی از شخصی پدید آید آنرا بدو خوانند یعنی به پدر یا
 به مادر آنکاه راست و درست شود اما چون نقطه با شنیدی اسم به بین چه باشد این بیتها بشنو تا باز
 یابی R || 7 را URPHB - SMA || 8 سر سپاه SPMA چوشه RB سر شاه H سر سپاه U || 9 کاف ...
 کل USPMA تارك ترك جان B کاف کلاه کل RH || 8 - 11 مصراع ۱ و ۲ و ۳ و ۴ بدین ترتیب در
 A ... U مصراع ۱ و ۲ و ۳ در B ||

(۱۶۲) ای عزیز دانی که شاهد ما کیست؟ و ما شاهد که آمده‌ایم؟ شرح

- عشق کبیر و عشق میانه را گوش دار، و شاهد و مشهود بیان این هر دو شاهدها نموده
 است. میانه عشق را فرقی توان یافتن میان شاهد و مشهود، اما نهایت عشق آن باشد که 3
 فرق نتوان کردن میان ایشان؛ اما چون عاشق منتهی، عشق شود و چون عشق شاهد
 و مشهود یکی شود، شاهد مشهود باشد و مشهود شاهد. تو این از نمط حلول شماری
 و این حلول نباشد، کمال اتحاد و یگانگی باشد؛ و در مذهب محققان جز این دیگر 6
 مذهب نباشد. مگر این بیتها نشنیده‌ای؟!

آنها که حیوتش آن بت شاهد نیست

- 9 در مذهب کفر زاهد و عابد نیست

کفر آن باشد که خود تو شاهد باشی

چون کفر چنین است کسی واحد نیست

- 12 (۱۶۳) تمامی شرح شاهد و مشهود در تمهید دهم گفته شود انشاءالله؛ اما در

اوراق اول گفتیم که مذهب و ملت مجتبان خدا چیست و کدامست. ایشان بر مذهب
 و ملت خدا باشند؛ نه، بر مذهب و ملت شافعی و ابوحنیفه و غیرهما نباشند،

1 ای ... دانی A ... U می‌دان ای عزیز B || 2 کبیر A ... U اکبر R || دار و شاهد
 SRMBA دار و این شاهد UPH || هر دو شاهدها SMA هر دو شاهدان B هر دو شاهد RH دو شاهد
 UP || 3 میانه ... توان A ... U از عشق میانه فرقی نتوان B || باشد A ... U بود H || 4 عشق ...
 عشق USRPMA در عشق B عشق ... عشق شد H || 5 باشد ... این A ... U شود ... این را H || 7
 مذهب A ... U = B || 8 حیوتش آن URMHB حیوة آن SA حیوة از P || 10-11 خود ... است A ... U
 شاهد خود باشی ... بود H || 11 کسی A ... U دو کسی R || 12-13 تمامی ... کدامست A ... U
 ای عزیز تمامی ... گفتیم که ایشان بر مذهب و ملت غیره R || 13 مذهب MB مذهب عشق USRPHA || 14
 و ملت A ... U = R || 13-14 ایشان ... نه MHB = USPA ای عزیز R ||

ایشان بر مذهب عشق و مذهب خدا باشند تبارك و تعالی . چون خدا را بینند لقای خدا
 دین و مذهب ایشان باشد ؛ چون محمّدا بینند لقای محمّد ایمان ایشان باشد ؛ و چون
 3 ابلیس را بینند این مقام دیدن نزد ایشان کفر باشد . معلوم شد که ایمان و مذهب
 این جماعت چیست ، و کفر ایشان از چیست . اکنون هر يك را از این مقامها در این
 بیتها بازیاب :

6 دین ماروی و جمال و طلّعت شاهانه است

کفر ما آن زلف تارو ابروی تر کانه است

از جمال خدّ و خالش عقل ما یوانه است

9 و از شراب عشق او هر دو جهان میخانه است

روح ما خود آن بتست و قلب ما بتخانه است

هر کرا ملّت نه اینست اوزما بیگانه است

12 (۱۶۴) شاهد را شنیدی که کیست ، خدّ و خال و زلف و ابروی شاهد را

1 عشق SMBA و ملت عشق خدا UPH و ملت عشق R || ایشان . . . و تعالی USPA || RMB

- H || 2 چون محمّدا A ... U چون محمد رسول الله H || 3 این ... معلوم SRMA نزد ... معلوم

B این مقام و یا مذهب و غیره نزد ... معلوم H دیدن ... معلوم UP || شد MHB - USPA || 4 و کفر

... در این A ... U اکنون ... از این B || هر URPMHA يك SB || 5 یاب A ... U می یاب H || 6

و جمال ... شاهان MB و جمال آن بت عاجانه SA جمال آن بت جانانه RH و جمال آن بت بیگانه

UP || 7 زلف ... ابروی RMB ابروی، و زلف سیه SA زلف و ابروی سیه UPH || 8 خد SRPHBA

و خد UM || 9 و از USPMA از B و ز RH || عشق او RMB عشقش H عشقش این UP-SA || 10 خود

... و قلب SMA خود آزرست و قلب HB خود آزرست و قالب UP از آن اوست R || 8 - 11 مصراع

۴ و در URPMHB - SA || 12 شاهد را USRMHA شاهد P ای عزیز شاهد را B ||

- کوش دار . ای عزیز چه دانی که خدّ و خال و زلف معشوق با عاشق چه می کند ! تا
 نرسی ندانی ! خدّ و خال معشوق جز چهره نور محمد رسول الله مدان که « اَوَّلُ مَا
 خَلَقَ اللهُ نوری » . نور احمد خد و خال شده است بر جمال نور احد ؛ اگر باورت نیست 3
 بگو : « لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ مُحَمَّدٌ رَسولُ اللهِ » . دریغا اگر دل کم نیستی در میان خدّ و خال
 این شاهد ، دل بگفتی که این خدّ و خال معشوق با عاشق چه سرّها دارد . اما دل
 که ضالّ شد ، و در میان خدّ و خال متواری و گریخته شد ؛ این دل را که باز یابد ؟ 6
 اگر بادست آید بگوید آنچه گفتنی نیست :

آن بت که مرا داد بهجران مالش

- 9 دل گم کردم میان خدّ و خالش
 پرسند رفیقان من از حال دلم

آن دل که مرا نیست چه دانم حالش

- 12 (۱۶۵) ای عزیز اگر بدین مقام رسی کافریرا بجان بخری که خدّ و خال
 دیدن معشوق جز کفر و زنار دیگر چه فایده دهد ؟ باش تا رسی و بینی ! آنگاه

1 ای عزیز A ... U - B || معشوق USMBA و ابروی RPH || 1-2 کند ... رسول الله A ... U
 کوید ... محمد H || 3 نوری URPMHB روحی SA || اگر باورت URPMH اکرت باور SA ای
 عزیز اگر باورت B || 4 دریغا ... دل A ... U || اگر دلم B || 5 این A ... U - B || 5-6 معشوق ... و
 خال A ... U - B || 6 که A ... U که چنان R || شد ... که A ... U شده است ای عزیز این دل را کی
 B || 7 اگر ... آید SRMHA و چون دل بازیافت کی B اگر مرا دست آید UP || گفتنی نیست
 USRPMA گفتنی است B گفتنی است H || 8 بت ... مالش A ... U دل ... نالش H || 10 رفیقان
 USPHBA حریفان M حریفان R || حال دلم A ... U احوالش H || 13 دیدن USPMBA - RH ||
 جز A ... U جز پتړك و تجرید حاصل نیابد و جز B || زنار ... دهد A ... U زنار دیدن
 دیگر ... دهد اما H ||

این بیچاره را معذور داری بگفتن این کلمات . هرگز مسلمان کافر را دیدی ؟ از
 حُسن و جمال محمّد رسول الله جمله مؤمنان کافر شده اند ، و هیچ کس را خبر نیست !
 3 تا این کفرها نیابی بایمان بت پرستی نرسی ، و چون بِسَرَحَد ايمان رسی و بت پرستی
 را بینی ، بر درگاه «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ» نقش شده و ایمانت تمام ، این وقت
 باشد ؛ و کمال دین و ملت در این حال نماید . این بیتها بر خوان :

6 معشوقه من حسن و جمالی دارد برچهره خوب خدّ و خالی دارد

کافر شود آنکه خدّ و خالش بیند کافر باشد هر آنکه خالی دارد

(۱۶۶) خدّ و خال این شاهد شنیدنی . زلف و چشم و ابروی این شاهد دانی

9 که کدامست ؟ دریغا مگر که نور سیاه بر تو ، بالای عرش عرضه نکرده اند ؟! آن
 نور ابلیس است که از آن زلف ، این شاهد عبارت کرده اند و نسبت با نور الهی ،

1 معذور SMHBA عاشق و معشوق دانی و معذور URP || کافر را A ... U کافر ای عزیز B

|| 2 جمله ... نیست A ... U است جمله ... ازین خبر نیست مگر موحدان B || 3 - 4 تا این ...

بینی RM تا این کفر نیابی ایمان بت پرستی نرسی SA تا این کفر نیابی بایمان بت پرستی نرسی و

چون رسی B چون ... بایمان بت و بت پرستی نرسی آنک برحد ایمان رسی بت و بت ... بینی H چون

سر ... ایمان رسی بت و بت ... بینی UP || 4 بر درگاه A ... B = U || نقش ... و ایمانت URPMH

= SBA || 5 دین ... نماید USPMA درین حالت نماید HB دین ... بماند R || بر خوان A ... U

بر خوان H || 6 و جمالی ... خالی RM و جمال ... خالی USPHA و جمال ... خال B ||

خوب A ... U چون M || 7 شود ... خالی A ... U نبود ... حالی R || 8 و ابروی A ... B = U ||

9 کدامست ... که USRPMA چیست هر که جزاو خالی دارد کافر یقین میدان مگر HB || بر ...

عرش RMHB بر بالای عرش بر تو USPA || عرضه ... اند USRMHA جلوه ... است B عرضه

نکردند P || آن A ... B = U || 10 ابلیس ... و نسبت USPMA ابلیس را زلف این شاهد عبارت کرده

است بنسبت B است ... زلف شاهد ... اند بنسبت H است ... اند نسبت R ||

ظلمت خوانند؛ و اگر نه، نور است. در یغامکر که ابوالحسن بُستی باتو نکرشته است،
و تو ازو این بیتها نشنیده‌ای؟

- 3 دیدیم نهان کیتی و اهل دوجهان وزعلت و عار بر گذشتیم آسان
آن نور سیه زلا نقط برتر دان زان نیز گذشتیم نه این ماند و نه آن
- (۱۶۷) دانی که آن نور سیاه چیست؟ «وكان من الكافرين» خَلَّتْ او آمده
است. شمشیر «فَبِعِزَّتِكَ لَا تُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ» کشیده است. در ظُلُمَاتِ «فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ
وَالْبَحْرِ» فضولی و خود را بی اختیار کرده است. پاسبان عزت آمده است. دربان
حَضَرَتِ «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» شده است. در یغا از دست کسی که شاهد را
بیند با چنین خدّ و خال و زلف و ابرو، و حسین وار «أَنَا الْحَقُّ» نگوید؟! باش تا
بایزید بسطامی این معنی باتو در میان نهد، و ترا از حقیقت این کار آگاه کند. این
بیتها را نیز گوش دار:

1 خوانند ... تو UPM خوانند و اگر چه نور باشد در یغا ... باتو SRA خوانند این نور ابلیس
را مکر شیخ ابوالحسن بسطامی باتو B باشد در یغا ... با تو این بیتها H || 2 و تو ... نشنیده‌ای
USRPM - HB || 3 و اهل دو H و اصل A ... U || عار A ... U معلول M || بر A ... U - B || 4
برتر دان URPMHB بیرون بود SA || 5 آن R از USPMA این HB || سیاه A ... U - B || ۶
(البقرة) آیه ۳۴ م || 6 سورة ۳۸ (ص) آیه ۸۲ ك || 5-6 آمده است ... کشیده A ... U آمد ...
بر کشیده B || 6-7 سورة ۶ (الانعام) آیه ۹۷ ك || 7 پاسبان ... است USRPMA و پاسبان ... آمده
B در یغا H || 8 است A ... U است هان تا سالک را این مذهب با دید نیاید و شمشیر «فَبِعِزَّتِكَ»
در وجود ظلمانی بر نکشد از عالم کثرت بعالم احدیت یکی نشود B || 9 با A ... U یا با R ||
زلف A ... U بالا H || حسین ... نگوید RPMB و بالا و نگوید انا الحق SA تا حسین جز
انا الحق نگوید H و حسین منصور را انا الحق نگوید U || 10 از ... کند URPMH ازین حقیقت
آگاه کند B از ... آگاهاند SA ||

آنرا که حیوتش آن دل و دلبر نیست
و آن خال و خد و آن لب چون شکر نیست

3 جان و دل را چو ابرو و زلف ببرد
در هر دو جهان مُشْرِك و هم کافر نیست

از کُفر بکفر رفتنت باور نیست
6 زیرا که ازو جزا و دگر درخور نیست

(۱۶۸) قومی را هر لحظه در خرابات خانه « فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا » شربتِ قهر و
کفر می دهند؛ و قومی را در کعبه « أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلَيَّ بَابُهَا » شربت « أَيْتُ عِنْدَ
9 رَبِّي » می دهند، « وَتَثْوِيهَا » این حالت باشد؛ و هر دو شربتها پیوسته بر کارست،
و هر دو طایفه « هَلْ مِنْ مَزِيدٍ » را جویانند. مستان او در کعبه « عِنْدَ مَلِكٍ مُقْتَدِرٍ »
از شربتِ « وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا » مستی کنند. و طایفه دیگر در خرابات
12 « فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا » بی عقلی کنند. مگر که هرگز « يُؤَسِّسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ » باتو

1 آن دل و SMHA آن دل P ازبت R از دل UB || 2 خال و خد M خد و خال USRPHA خد
و جمال B || چون A ... M=U || 3 جان ... ببرد MH جان و دل اودو ابرو زلف نبرد SA جان و دل
ازو دوا برو نبرد B جان و دل او در ابرو زلفش نیست UP آن دل او دوا برو و ... نبرد R || 4 در هر
A ... U اندر B || و هم RMHB و جز SA جز UP || 5 رفتنت A ... U رفتنتش B || 6 جزو دگر
USRPM A جزو وجود او B جزا و H || 7 خانه A ... B=U || سوره ۹۱ (الشمس) آیه ۸ ك ||
8 میدهند ... شربت A ... U میدهد ... شراب B || 9 می دهند A ... B=U || سوره ۹۱ (الشمس)
آیه ۸ ك || 9 - 10 و هر ... دو USPMA هر ... در کار ... دو B هر دو شربت ... در کار ... هر قوم
شراب H و هر ... در کار ... دو R || 10 سوره ۵۰ (ق) آیه ۳۰ ك || جویانند A ... U مزینند و
میجویند ای عزیز H || او A ... B=U || سوره ۵۴ (القمر) آیه ۵۵ ك || 11 شربت A ... U شربت
شراب H || سوره ۷۶ (الانسان) آیه ۲۱ م || 11 - 12 کنند A ... U می کنند B || 12 سوره ۹۱
(الشمس) آیه ۸ ك || سوره ۱۱۴ (الناس) آیه ۸ ك ||

حرب نکرده است؟! از شیخ بربطی این بیتها بشنو:

- زلف بت من هزار شور انگیزد روزی که نه از بهر بلا برخیزد
و آن روز که رنگ عاشقی آمیزد دل دزد دوجان رباید و خون ریزد 3
- (۱۶۹) خَلَقَ از ابلیس نام شنیده‌اند؛ نمی‌دانند که او را چندان ناز در سر است
که پروای هیچ کس ندارد! دریغا چرا ناز در سر دارد؟ از بهر آنکه هم قرین
آمده است با خدّ و خال. چه گویی! هرگز خدّ و خال، بی زلف و ابرو و موی 6
کمالی دارد؟ لا وَاللّٰهِ کمال ندارد. نبینی که در نماز «أَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيْمِ»
واجب آمد گفتن! از بهر این معنی در سر گرفته است ناز و غنچ و دلّال، و او خود
سر متکبران و خود بینانست. «خَلَقْتَنِيْ مِنْ نَّارٍ وَ خَلَقْتَ مِنْ طِيْنٍ» همین نازست. 9
این بیتها بشنو:

گویی دوزلف یارم در سر چه ناز دارد؟

- 12 کز دلبری و گشتی کاری دراز دارد

1 حرب A ... U حرف M | بربطی M واسطی SA حسین بربطی B بوسطی H - UP واسطی
بطی R | بیتها URPHB بیت SMA || 2 من A ... U ما H || 3 و آن A ... U آن B || جان A ... U
جهان H || 4 او را B ... U - A || 5 دریغا A ... U - B || 5-6 آنکه ... و ابرو A ... U پروای
هیچکس ندارد و هم ... خال اما ای عزیز چه ... زلف B || 7 کمالی RMH کمال USPBA || لا ...
نماز A ... U لا بِاللّٰهِ ... ندارد از بهر آن در نماز میگوید B || 8 واجب ... دلّال M از بهر ... است
SA و این معنی ... است B واجب آمد از بهر ... است H واجب ... غنچ UP واجب ... بهر آنکه این
... دلّال R || 8-9 او ... بینانست USPMA اوسر ... بینانست B او ... بینان آمده H یا او ...
بینانست R || 9 سورة ۷ (الاعراف) آیه ۱۲ ك || 9-10 همین ... بشنو URPMH خود همین ...
بشنو SA مران چون خود بین شود و خودی خود باز یابد که «من عرف نفسه فقد عرف ربه» آنکه کامل
باشد همین معنی دارد B || 11 ناز USPMBا کار H باز R || 12 کشی کاری A ... U کشی کار H ||

با گُل حدیث گوید با لاله پای کوبد

بر مه زره نکارد با زُهره ساز دارد

3 (۱۷۰) اگر باورت نیست از خدا بشنو: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَ

الْأَرْضَ وَ جَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ». در یفا سیاهی بی سپیدی و سپیدی بی سیاهی

چه کمال دارد؟ هیچ کمال نداشتی. حکمت الهی اقتضا چنین کرد. حکیم دانست

6 که بحکمت خود چنین باید و چنین شاید، و بر این درگاه جمله بر کارست؛ و

اگر ذره‌ای نقصان در آفرینش دریابد، نقصان حکیم و حکمت باشد. موجودات و

مخلوقات در نورها مُزین و مُشرف آمده‌اند.

9 ابروی تو با چشم توهم پهلوی به همسایه طرار یکی جادو به

آن خدِ ترا نگاهبان کیسو به داندهم کس که پاسبان هندو به

(۱۷۱) ای عزیز آن بزرگ را گوش دار که چه گفت مر این دو مقام را.

12 گفت: «إِنَّ الْكُفْرَ وَالْإِيمَانَ مَقَامَانِ مِنْ وَرَاءِ الْعَرْشِ حِجَابَانِ بَيْنَ اللَّهِ وَبَيْنَ الْعَبْدِ»

2 مه ... نکارد SMA ماه خشم کیرد RHB مه خشم نکارد UP || 3-4 سورة ۶ (الانعام) آیه

۱ ك || 5 چه ... نداشتی USRPMA هیچ کمال ندارد B چه ... ندارد ای عزیز H || 5-6 حکیم ...

درگاه USPMA حکیم می‌دانست ... باید کرد و درین درگاه B دانست ... درگاه H حکیم ... دانست

بحکمت خود که ... درگاه R || 6-7 بر ... یابد I بر ... ذره‌ای از آفرینش در باید A ... U بر کارست

مصراع: اندرین ملک چو طاوس بکارست مگر. اگر ذره‌ای در آفرینش در باید H || 7 نقصان ...

باشد SMBA نقصان حکیم بود و منافی عقل و حکمت باشد H نقصان بود و منافی عقل UP نقصان در

(جرها؟) و منافی علم R || 8 در ... اند SMHA جمله در ... اند B چیزها مزین ... اند RP چیزها

مزین ... است U || 9 طراریکی A ... U یک طرازیك B || 10 آن ... کیسو USRPMA وان روی

پراز نکاربان کیسو B و آن ... کیسو H || 11 ای ... بزرگ را A - U B || مر این A ... U

مرین R || 12 گفت A ... U - B |

- گفت: کُفر و ایمان بالای عرش دو حجاب شده‌اند میان خدا و بنده زیرا که مرد باید که نه کافر باشد و نه مسلمان. آنکه هنوز با کفر باشد و با ایمان هنوز در این دو حجاب باشد؛ و سَائِلُک مُنتَهی جز در حجابِ «کبریا» الله و ذاتِه نباشد، شنیدی 3 که مصطفی -علیه السلام- چه می‌گوید؟ «لِیَ مَعَ اللَّهِ وَقْتُ لَا یَسْعُنِ فِیهِ مَلَكٌ مُّقَرَّبٌ وَلَا نَبِیُّ مُرْسَلٌ» خود گواهی می‌دهد براسرار این مقامها تا اَبَدِالْاَبَدِین و دهرِ الدّاهِرِین. از این مقامها که خواهد جُستن؟ 6

از عشق نشانه، جان و دل باختن است

وین کون و مکان هر دو بر انداختن است

- که مؤمن و گاه‌گاه کافر بودن 9

با این دو مقام تا ابد ساختن است

(۱۷۲) چه دانی که چه گفته می‌شود؟ دریغا که از عشق الله که عشق کبیر

- است هیچ نشان نمی‌توان داد که بیننده در آن باقی بماند؛ اما آن چیز که در هر 12

2-1 مرد ... ایمان USPMBA نه کافر ... باشد یا با ایمان H هنوز نه کفر باشد و نه ایمان

R | 3 شنیدی A ... ای عزیز شنیدی B || 5 خود A ... U این حدیث B || 6 و دهر الداهرین

USRPMA - HB || مقامها که خواهد A ... U مقامهای سالکان خواهند چه H || 7-8 از ... انداختن

است M از عشق نشان ... انداختن است USPBA در عشق نشان عقل و جان ... این ... است H

از ... باختنیست زین ... انداختنیست R || 9-10 که ... ابد SRMBA گاهی ... این مقام تا

باید H که کافر و که مؤمن شدن ای جان جهان UP || 7-10 مصراعها در B باین ترتیب ۴ و ۳ و ۱ و ۲

|| 11 چه ... دریفا که USPMA چه ... دریفا B دریفا H توجه ... دریفا که R || کبیر MH کبریا

SA | کبر 12 نشان نمی‌توان داد USPMA نشانی نمی‌توانی داد B نشان توان دادن H | کبر

می‌توان دادن توجه دانی که آن چیست که نشان او توان داد R || که بیننده ... در USPMA چه دانی

که آن چیست؟ و که نشان او می‌توان داد از آنکه بیننده در آن نماند آن مقام B توجه دانی که آن

چیست که نشان نتوان داد که بنده در نماند ... که در H که بنده نماند ... که در R |

لحظه جمال خوبتر و زیباتر نماید و عالم تَمَثُّل را بر کار دارد، هیچ عبارت و نشان
 نتوان داد جز «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ»؛ دیگر عبارت و شرح نباشد «لَا أُحْصِي ثَنَاءَ عَلَيْكَ»
 3 اَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَيَّ نَفْسِكَ. چون او عذر بی ادراکی و بی نهایتی بخواست،
 دیگران چه بیان کنند؟ بیان آنجا قاصر آید، فهم آنجا گداخته شود، مرد آنجا
 از خود برست! دریغا این بیتها بشنو:

- 6 چون عشق تو بی نشان جمالی دارد دراصل وجود خود کمالی دارد
 هر لحظه تَمَثُّل و خیالی دارد این عشق دریغا که چه حالی دارد
- (۱۷۳) اگر عشق حیلۀ تَمَثُّل نداشتی، همه روئندگان راه کافر شدند؛ از
 9 بهر آنکه هر چیزی که او را در اوقات بسیار بَرِیک شکل و بَرِیک حالت بینند، از
 دیدن آن وقت او را وقت ملامت آید؛ اما چون هر لحظه و یا هر روزی در جمالی
 زیادت و شکلی افزون تر بیند، عشق زیادت شود، و ارادت دیدن مشتاق زیادت تر.
 12 «يُجِبُّهُمْ» هر لحظه تَمَثُّلی دارد مر «يُجِبُّوْنَهُ» را، و «يُجِبُّوْنَهُ» هم چنین تَمَثُّلی دارد.

1 جمال RPMHB جمالی USA || بر کار RMHB بکار USPA || 1-2 هیچ ... نباشد
 A ... U و هیچ ... نشان از آن نتوان ... جزاین که لیس ... و شرح B || 2 سوره ۴۲ (الشوری) آیه
 ۱۱ ك || 3-4 او ... کنند USPMA او عذر بی نهایتی درخواست ... کنند B مصطفی عذر ... خواست
 کنند که H او ... کنند و چه توانند کرد ای عزیز R || 5 از ... دریغا RM از خود برسد دریغا SA
 پخته گردد B فانی شود H از خود برسد UP || 6 چون RMB ای SHA این UP || 6-7 دارد A ... U
 داری H || 7 این A ... U ای H || 9 او را در اوقات URPMH در اوقات SA او را در اوقات خود B
 || بینند UPMHB بیند SRA || 10 آن وقت او را SA آن او را HB آن وقت RM او وقت UP || و یا
 A ... U یا H || 10-11 در ... زیادت تر USRPMA جمال ... عشق زیادت تر ... و اشتیاقی زیادت تر B
 جمال زیادت تر ... مشتاق بیشتر H || 12 سوره ۵ (المائدة) آیه ۵۴ م || هم چنین A ... U همگی H ||

پس در این مقام عاشق هر لحظه معشوق را بجمالی دیگر بیند، و خود را بعشقی
کمال‌تر و تمام‌تر :

- 3 هر روز ز عشق تو بحالی دگرم وز حسن تو در بند جمالی دگرم
تو آیت حسن را جمالی دگری من آیت عشق را کمالی دگرم
(۱۷۴) هرگز دانی که قوت و حظّ معشوق از چیست ؟ و عاشق نصیب از چه
6 یابد ؟ و عاشق خود بچه زنده است ؟ و از عشق نیز بیان نتوان کرد جز بر مزی و
مثالی که از عشق گفته شود ، و اگر نه از عشق چه گویند و چه شاید گفت ؟! اگر
عشق در زیر عبارت آمدی ، فارغان روزگار از صورت و معنی عشق محروم نیستندی
6 اما اگر باور نداری از این بی‌تها بشنو :

ای عشق دریغا که بیان از تو مُحالست

حظّ تو ز خود باشد و حظّ از تو مُحالست

12

اُنس تو بابرو و بآن زلف سیاهت

قوت تو ز خدّست و حیوة تو ز خالست

1-2 و خود را ... کمال SMA و خود را بعشق وی کامل B و بعشقی کمال UPH و خود را بعشقی
با کمال R || 3 هر ... جمالی RH هر لحظه ... و در حسن ... جمالی SA هر روز بعشق تو جمال ...
ز حسن ... کمال B هر ... و در حسن ... جمالی PM هر ... بند محالی U || 4 جمالی ... کمالی
A ... U جمالی دگرم ... کمال H || 6 عاشق RM عشق USPHBA || نیز ... کرد USPMHA خود
نیز چه بیان بتوان کردن B نیز ... کردن R || 7 چه گویند و USPMHA - B چه گوید و R || 8 از
... محروم SRMHA بدانستندی که عشق چه باشد از ... محروم B از ... فارغ UP || نیستندی MB
بنشستندی USPHA نبودندی R || 9 نداری از این USRPMA نمیداری این B نمیکنی از این H || 10
بیان از ... محالست H بیان تو ... محالست USRPBA بیان ... خیالست M || 12-13 بابرو ... خالست
SMBA بابروست و بآن ... خالست H بابروست و آبا ... خالست UP بابرو ... و حیوة زخیالست R ||

اسم تو شریعت است و عین تو گناه است

جان و دل ما تویی دگر خود همه قالست

3 ای عزیز هرگز دانسته‌ای که عاشق با معشوق چون سوگند خورد، سوگند بچه یاد کند؟ بدانکه چون معشوق با عاشق خود غمزه‌ای زند، و سوگندی یاد کند، باشد که گوید: بجان من که چنین کن که «فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ» بدین ماند،
6 و باشد که چون معشوق با عاشق سوگند یاد کند گوید که بموی و روی من . مگر که «وَالشَّمْسِ وَ ضُحَاهَا وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاها وَ النَّهَارِ إِذَا جَلَاها وَ اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا» همین معنی دارد .

9 (۱۷۵) دانی که این آفتاب چیست؟ نور محمدی باشد که از مشرق ازلی بیرون آید؛ و ماهتاب دانی که کدام است؟ نور سیاه عزرایلی که از مغرب ابدی بیرون رود. «رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَ رَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ» این سخن بغایت رسانیده است، و

1- 2 اسم ... قالست M اسم ... دگر همه قالست SHBA اسم ... شریعت و عین تو کمالست ... و دل ماجویی دگر قال و بالست R اسم ... و نهاد تو ... دگر قال و بالست P اسم ... و نهاد تو ...
دگر قال و مقالست U || 10- 2 مصراع ۱ و ۳ و ۴ و ۵ بدین ترتیب در B ۱ و ۲ و ۳ و ۴ در R || 3 عاشق با معشوق ... خورد B عاشق ... سوگند SMA عاشق ... خود را H معشوق ... و سوگند UP معشوق غمزه زند و سوگند خورد سوگند R || 4- 5 و سوگندی ... باشد که RM سوگند ... باشد که USPA و سوگندی یاد کند B و سوگند خورد و H || 5 گوید ... کن که A ... U گوید که ... کن B || سوره ۵۱ (الذاریات) آیه ۲۳ ك || بدین ماند URPB - SMHA || 6 باعشق A ... U و باعشق P || 6- 7 یاد کند ... مگر که A ... U خورد گوید ... روی تو یعنی B || 7 سوره ۹۱ (الشمس) آیه ۱ و ۲ و ۳ و ۴ ك || 10 آید USPMHA آمده باشد B آمد R || عزرایلی USPMBA عزرایلی H عزایل R || 11 رود USRPMA تابد B آید H || سوره ۵۵ (الرحمن) آیه ۱۷ م || 11- 1 سخن ... این A ... U سخن را ... این سوگندها H ||

بیان این شده است. هر گز این سوکندها ترا روی نموده است که «الطَّوْرِ، وَالتَّيْنِ
وَاللَّيْلِ، وَالضَّحَى»؟ این همه بدان ماند که می گوید: بجمال تو، و بروی زیبای
تو. لَعَمْرُكَ بجانِ پاك تو، و بِفَدَّ و بالای تو؛ و چون گوید: و اللَّيْلِ، بدان ماند 3
که گوید: بِزُلْفِ عَنَبَرِ بوی تو، و بگیسوی چون هندوی تو.

(۱۷۶) دریفا که این همه را يك مقام خواهی دانستن، عین جهل و محض
ضلالت باشد؛ این مقامها بسیار است. تمامی عشق، انشاءالله که در تمهید دیگر 6
گفته شود که عاشق را عشق هنوز حجاب راه باشد. و عشق حجاب است میان عاشق
و معشوق. البته عشق باید که عاشق را چنان بخورد، و چنان فارغ گرداند که
جز این بیت حالت او نباشد: 9

چندان غم عشق ماه رویی خوردیم

کو را بمیان اندهش گم کردیم

12 اکنون ز وصالش و فراقش فردیم

کو عشق و چه معشوق کرا پروردیم؟

(۱۷۷) پس از عشق عالم محبت پیش خواهد آمد، و روی خود خواهد نمود

2-1 سورة ۹۵ (التین) ۹۲ (اللیل) ۹۳ (الضحی) || 3 بجان پاك A ... U بخاك پای R ||

4 گوید ... بوی A ... U می گوید ... بار R || 5-6 دریفا ... باشد UP دریفا ... دانستن SMA

دریفا ... همرا یکی خواهی ... باشد B دریفا ... مقام دانستن خطاست از آنکه H که این ... مقام

دانستن خطاست از آنکه R || 6-7 دیگر ... که A ... U دهم گفته شود H || 7 راه A ... U داده R

|| 9 جزاین RHB جزین این USPMA || 10 رویی A ... U رویان R || 11 بمیان ... کم USPA

برجان خویش پنهان B بمیان اندهان کم RMH || 12 وصالش A ... U وصال R || 13 کرا USPHA

و که می B و کرا RM || 10-13 خوردیم، کردیم، فردیم، پروردیم USMHBA خوردیم، کردم، فردم،

پروردیم RP || 14 پیش ... آمد A ... U خواهد آمدن H ||

- ای عزیز «يُجِبُّهُمْ وَ يُجِبُّونَهُ» را گوش دار. «يُجِبُّونَهُ» آنگاه درست آید که همگی خود را روی در «يُجِبُّهُمْ» آری؛ آنگاه او را برسد که گوید: «يُجِبُّهُمْ» که او بهمه اندر رسد. آفتاب همه جهان را تواند بودن که روی او فراخ است؛ اما سرای دل تو تا همگی روی خود در آفتاب نیارد، از آفتاب هیچ شعاعی نصیب او نتواند بودن.
- «وَمِنْ آيَاتِهِ الشَّمْسُ» خود گواهی می دهد که «يُجِبُّهُمْ» چگونه صفتِ «وَاسِعَاتِ» دارد، همه کس را تواند بودن. اما «يُجِبُّونَهُ» تا همگی او را نباشد، بهمگی ازو شعاع نیابد. «يُجِبُّهُمْ» خود در خلوت خانه «يُجِبُّونَهُ» می گوید که محبت چیست، و محبوب کیست. دروغا هرگز در خلوت خانه «کهیصص» هم سر «فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ» بوده ای؟ و شنیده ای هرگز این بیتها، و گفته ای بزبان حال؟

دوش آن بت من دست در آغوشم کرد

بگرفت و بقهر حلقه در گوشم کرد

گفتم صنما ز عشق تو بخروشم

12

لب بر لب من نهاد و خاموشم کرد

1 ای عزیز A ... B-U || سورة ۵ (المائدة) آیه ۴۴ م || 1 - 2 همگی ... که او USPMA
همگی خود روی ... آنگاه او را رسد ... یجبههم B بهمگی روی خود در ... او را رسد ... که او H
همگی ... او را نرسد که او R || 2-3 بهمه ... او SRMHA تا بهمه ... بودن از آنکه روی B بهمه
بود که روی او UP || 4 روی خود UPM خود روی SRA خود را روی B روی H || 5 سورة ۵ (المائدة)
آیه ۴۴ م || 6 همه ... بهمگی UPMB همه را ... بود ... بهمگی SA همه ... تا همه او ... بهمگی
H همه ... نباشد R || 7 نیابد A ... S نیابد U || خود ... خانه USPHBA در ... خانه با M در ...
خانه R || 8 سورة ۱۹ (مریم) آیه ۱ ک || 8-9 سورة ۵۳ (النجم) آیه ۱۰ ک || 9 بوده ای ... و
گفته ای RM بوده و شنیده ... این بیت را گفته USPBA بودی و شنیدی ... بیتها گفته H || 10 دوش
A ... U دوک H || 11 و بقهر حلقه M بقهر حلقه URSPA بقهر حلقه HB || 12-13 گفتم ... خاموشم
A ... U من بانگ همی زدم که گوشم گوشم لب ... خاموش H ||

(۱۷۸) «تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ تَعَالَى» در این خلوت خانه حاصل آید. دریغا

اویس قرنی را بین که «فَأَوْحَى إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحَى» چه خبر می دهد و چه می گوید که

«إِذَا تَمَّتِ الْعِبَادِيَّةُ لِلْعَبْدِ يَكُونُ عَيْشُهُ كَعَيْشِ اللَّهِ تَعَالَى» گفت: چون بندگی تمام 3

شود، عیش بنده همچون عیش معبود شود. دریغا هر چه او را باشد که خداوند

است، از نصیب «تَخَلَّقُوا» بنده را نیز باشد از صفات او، چون سَمْعٌ وَبَصَرٌ وَقُدْرَتٌ وَ

ازادت و حیوة و بقا و کلام؛ از آن ارقدیم، از جهت بنده باقی و دایم باشد. 6

(۱۷۹) دریغا از دست کلمه دیگر که ابوالحسن خرقانی گفته است! چه گفت؟

«فَقَالَ: أَنَا أَقَلُّ مِنْ رَبِّي بِسِتِّينَ» می گوید: او از من بدوسال سبق برده است،

و از من بدوسال پیش افتاده است: یعنی که من بدوسال ازو کمتر و کمتر باشم. 9

«وَذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ» این سالها سالهای خدا باشد. هر ساعتی روزی باشد، و هر

روزی هزار سال باشد که «إِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا يَعُدُّونَ».

(۱۸۰) دریغا در این مقام حسین منصور را نیز معذور باید داشت چون که 12

گوید: «لَا فَرْقَ بَيْنِي وَبَيْنَ رَبِّي إِلَّا بِصِفَتَانِ: صِفَتُ الذَّاتِيَّةِ وَصِفَتُ الْقَائِمِيَّةِ، قِيَامُنَا

بِهِ وَذَوَاتُنَا مِنْهُ» گفت: هیچ فرق نیست میان من و میان خداوند من مگر بدوصفت:

1- 2 دریغا ... ما اوحی UPMH - SA فأوحى ... ما اوحی B از فاوحى ... ما اوحى دانی R ||

2 وجه می A ... H = U 3 تمت ... للعبد R اتم العبودية A ... U || بندگی USPMHA بنده را

بندگی RB || 4 همچون ... شود A ... U عیش معبود باشد H || 5 تخلَّفُوا R تخلَّقُوا A ... U || 6 آن

اوقدیم M آن قدیم USRPA خدای تمالی قدیمو B اوقدیم و H || 7-8 چه گفت ... می گوید A ... U

فقال ... گفت H || 8 سال A ... U چیز B || 10 سورة ۸۸ (الفاشیه) آیه ۲۱ ك || این ... باشد

A ... U اما این ... باشد که H || 11 سورة ۲۲ (الحج) آیه ۷ م A ... R = U || 12-13 باید ...

گوید USRPMA دار از این که گفت B باید داشتن که گوید H ||

صفت ذات که وجود ذوات ما ازو آمد و حاصل ما از او حاصل شد، و قوام و قیام ما بدو آمد و ازوست. چه خوب بیان کرده است!

3 (۱۸۱) مکر استاد ابوبکر فورك از اینجا جنبید که گفت: «الْفَقِيرُ هُوَ الَّذِي لَا يَفْتَقِرُ إِلَى نَفْسِهِ وَلَا إِلَى رَبِّهِ» فقیر آن باشد که نه محتاج خود باشد، و نه محتاج خالق خود؛ زیرا که احتیاج هنوز ضعف و نقصان باشد، و فقیر بکمالیت رسیده باشد. «إِذَا تَمَّ الْفَقْرُ فَهُوَ اللَّهُ» اورا نقد وقت شده باشد. «تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ» سرمایه او آمده باشد. درینجا این مرتبه بلندست! هر کسی را آن توفیق دهند که ادراک این تواند کرد، و اما با همه می باید ساخت.

9 (۱۸۲) ای دوست دانی که قصه یوسف - علیه السلام - چرا احسن النصص آمد؟ زیرا که نشان «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» دارد. از سر «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» آنگاه خبر یابی که آیت «وَمَا كَانَ لِشَرِّ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا» فیوحي باذنیه، ما یشاء، ترا روی نماید و بیان این جمله با تو بگوید، و یا در نقطه

1-2 صفت ذات ... ازوست BA یکی ... وجود ذات ... حاصل ما ازوست و قوام ... بدوست H صفت ... حاصل ما از حاصل او حاصل آمد و قوام ... ازوست M صفت ... حاصل ما از حاصل او ... و قوام ما ازوست و بدوست UP صفت ... حاصل ما از حاصل او ... و ازوست S حاصل ما از حاصل او حاصل آمد ... و ازوست R || 3 فورك ... که USPMA فور کی ... جنبید B فورك از اینجا RH || 4 خود باشد A ... U خود بود B || 5-6 خالق ... رسیده باشد SMA خالق خود بود ... رسیده باشد و چون بکمال رسد که B خالق ... نقصان است و فقیر بکمال رسیده بود H خدای خود ... رسیده باشد UP خالق ... زیرا که محتاجی ... خود رسیده باشد R || 6 شده باشد SRMHBA بود UP || 7 او ... کسی را USPHBA او ... کسی را M باو ... درینجا که این ... کسی را R || 8 همه می باید USRPMA این همه بیاید HB || 9-10 یوسف ... سر USRPA یوسف را ... القصص خواند ... سر B یوسف ... ای عزیز از سر H یوسف ... و یحیونه از سر M || 10 یابی SRMHA داری UPB || 11-12 سوره ۴۲ (الشوری) آیه ۵۱ ك ||

«طَه» جمله ترا بنماید و تو ببینی و بدانی که «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» چیست. انگبین و شکر بزبان گفتن دیگر باشد، و بچشم دیدن دیگر باشد، و خوردن و چشیدن دیگر. عاشق بودن لیلی دیگر است، و نام بردن لیلی دیگر، و قصه مجنون بروی خواندن و شنیدن دیگر. جوانمردا «يُحِبُّهُمْ» با «يُحِبُّونَهُ» در خلوت خانه هم سر شده است «وَلَا زَحْمَةَ فِي السِّنِّ» !!!

- 6 تا من بمیان خَلَق باشم با تو تنها زهمه خلق من و تنها با تو
خورشید نخواهم که بر آید با تو آیی. بر من سایه نیاید با تو
«يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» سودای خود با یکدیگر می گویند چنانکه «لَا يَطْلُعُ عَلَيْهِ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ» یعنی که نه مَلَك نه نبی از آن آگاه باشند و خبر ندارند؛
9 «مَنْ كَانَ لِلَّهِ كَانَ اللَّهُ لَهُ» این معنی دارد. دریغا آفتاب هیچ خانه را نتواند بود، و در هیچ خانه ننگجد، آفتاب صد و شصت چندانست که از مشرق تا بمغرب، در

12-1 و بیان ... چیست UP و بیان ... و تا در نقطه ... ترا ننمایند و تو نبینی و ندانی ... چیست SA و تو ببینی ... چیست یعنی B و بیان ... طه روی جمله ... یحبونه کیست H و بیان جمله ... بگویند ... بنمایند ... چیست M و بیان ... و نبینی و ندانی ... چیست R || 2 باشد SMHB است RA بود UP || 3 عاشق ... دیگر USPMA دریغا عاشق ... دیگر RB - H || 4 هم سر A ... U هم سر و هم قرین B || 5 زحمة H رحمت A ... U || 6 تا ... با تو U تا بمیان رسول یابم با تو SPA تا من بر تو رسول باشم یا تو RB تا من ... با تو H با من بر تو رسول یابم یا تو M || زهمه ... با تو USRPHA همه خلق و من تنها با تو B زهمه ... تنها تو M || 7 با تو A ... U تا تو H || 8 گویند A ... U گوید H || 9 یعنی ... ندارند PH از ... نباشند ... ندارند SA یعنی ... آگاه احوال ایشان خبر ندارند B از ... نباشد ... ندارد M از ... باشد ... دارد R از ... باشد ... ندارد U || 10 معنی RMHB نعت USPA || هیچ خانه را URP هیچ خانه ها را SMA در هیچ خانه HB || 11 آفتاب ... بمغرب SRMA آفتاب يك جزوش صد ... که جمله زمین این آفتاب B زیر آفتاب صد و شصت و شش بار چند ... بمغرب H آفتاب ... شصت و هشت ... بمغرب UP ||

خانه پیر زنان کجا کنگد؟ اما ترا با همگی آفتاب چه شمار؟ نصیب تو از آفتاب آن باشد که خانه ترا همگی روشن کند.

3 (۱۸۳) از این آیت چه فهم کرده‌ای که «فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ»؟

دانی که «مَقْعَدِ صِدْقٍ» چه باشد؟ «مَقْعَدِ صِدْقٍ» سریرِ سرست که محبان خود را بر آن نشاند. از مصطفی -علیه السلام- بشنو که با جابر بن عبدالله چه گفت آن روز که پدرش عبدالله بن رواحه کشته شد روز اُحد، و شهید گشت گفت: خدای -تعالی- پدر ترا زنده کرد، و او را بر عرش مجید با موسی -علیه السلام- بداشت، و عرش مجید را مقام او کرد.

9 (۱۸۴) درینا از حق تعالی در خانه «ن وَالْقَلَمِ» صد و چهار ده هزار بار کلام

«وَكَلَّمَ مُوسَى تَكْلِيمًا» شنیده بود؛ یکبار در درون «کهیصص» وحی خدا که «فَأَوْحَى إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحَى» او را از سر گفتن با محبان خود از امتنان محمد آگاه کردند که می گفت: «يَا أَجْبَانِي مِنْ أُمَّةٍ مُحَمَّدٌ، وَيَا مَسَاكِينَ أُمَّةٍ مُحَمَّدٌ، وَيَا فَقَرَاءَ أُمَّةٍ مُحَمَّدٌ». از لذت استماع این ندا که بایشان می کرد، با آنکه آن همه

1 چه شمار SRPM چه شمار بود UA چه کار و چه شمار HB || نصیب SRMHBA حظ UP ||

2 خانه A ... U خانه من و B || 3 سوره ۵۴ (القمر) آیه ۵۵ ك || 4 دانی A ... U هیچ دانی B ||

5 نشانند USRPMA نشانند HB || 6 روز احد ... گشت A ... U-B || 8 - 9 مقام ... تعالی

A ... U-B || 9 سوره ۶۸ (القلم) آیه ۱ ك || 10 سوره ۴ (النساء) آیه ۱۶۴ || یکبار ... خدا A ... U

و در ... خدا آمد R || سوره ۱۹ (مریم) آیه ۱ ك || 11 سوره ۵۳ (النجم) آیه ۱۰ ك || 11-12 او را

... گفت USPMA آمد و او را از سخنهای گفتند با محبان امت خود محمد آگاه کرد و موسی

-علیه السلام- شنید برطور سینا که گفت B او را ... محبان خود که امتان محمداند آگاهی داد حق

که می گفت H او را ... خود از امتنان ... گفت R || 1-13 با آنکه ... افتاد SHA با آنکه باز آنکه

... افتاد RPM موسی مکاشف این سخن شد و با آنکه این همه کلام از خدا شنیده بود موسی مدهوش

این سخنها شد که فخر ... اینجا افتاد B باز آن که همه ... افتاد U ||

- کلام ازو شنیده بود، اورا بی هوش کرد، « فَحَرَّ مُوسَى صَعِقًا » ازاینجا افتاد. چون اورا با خود دادند دعا کرد « اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِيْ مِنْ اُمَّةٍ مُحَمَّدٍ ». مغتنی و مُطْرِب این جماعت که محبّان خدا اند، خود او باشد که « فَهَمُّ فِي رَوْضَةٍ يُجْبَرُونَ » بیان سماع 3 می کنند که او با بندگان خود باشد. سخن و کلام با همه کس گویند، اما سرّ جز با دوستان و کدایان امت محمد نگویند. از سرّ و حقی تا کلام، بسیاری مراتب و درجات است. 6

- (۱۸۵) دریغا در مقام اعلی، شبِ مفراج با محمد - علیه السلام - گفتند: ای محمد و قنهای دیگر قایل من بودم و سامع تو، و نماینده من بودم و بیننده تو، امشب گوینده تو باش که محمدی و شنونده من، و نماینده تو باش و بیننده من. 9 دریغا در این مقام که مکر معشوق، مصطفی بود و عاشق او که عاشقان، کلام معشوقان دوست دارند. آن نشنوده‌ای که مجنون چون لیلی را بدیدی از خود برفتی، و چون سخن لیلی شنیدی با خود آمدی؟ این مقام خود مصطفی را عجب 12

1 سوره ۷ (الاعراف) آیه ۱۴۳ ك || 2 اورا ... دادند A ... U موسی با هوش آمد B ||

3 خود ... بیان A ... U از وجود محمد باشد که ... یحیرون ای عزیز دانی که روضت چیست؟ روح را میدان بیان B || سوره ۳۰ (الروم) آیه ۱۵ ك || 4-5 که او ... جز USPMA خدای تعالی با بندگان خود سخن ... گوید اما سر B که اورا ... کلام با هر کس ... جز H که اورا ... گوید ... جز R || 5-6 نکویند ... است UHP نکویند از سر و وحی ... است SMA بگویند از ... کلام فرقی باشد بلی آنجا که وحی است و آنجا که کلام است بسیار مراتب ... باشد B نکویند هان وحی تا کلام ... است R || 7 محمد ... گفتند A ... U مصطفی ... وحی آمد B || 9 که محمدی A ... U = B ||

10 دریغا A ... U = B || که مکر USPMHA مکر که B مکر R || 11 نشنوده‌ای RPH نشنیده‌ای USMBA || بدیدی SRPMHA بدیدی سردر گریبان بردی و B دیدی U || 12 خود مصطفی را SPMHA

از مصطفی B بزرگ خود مصطفی را UR ||

- نیست . ابوالحسن خرقانی از این مقام نشان باز می دهد ؟ گفت : که مرا وقتی با دید آمدی که در آن وقت گفتمی که من معشوق تو ، و در حال دیگر گفتمی که ای تو
- 3 معشوق من ؛ و وقتی گفتمی که ای خدا مرا از تو دردی بادید آمده است ، و از تو دردی دارم که تا خداوندی تو بر جای باشد این درد من بر جای باشد ، و خداوندی تو همیشه باشد ، پس این درد من همیشه خواهد بودن . و از حالت « فَأَوْحِي إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحِي » جای دیگر بیان می کند ، گفت که اگر جان بَلَسْنَا - یعنی ابوالحسن زبان روستایی - که جانم فدای اوباد حاضر نبود ، آنجا « فَأَوْحِي إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحِي » رفت . پس چه بَلَحَسَن و چه بُشِبِه و چه شَينِه ؛ یعنی کافرَم اگر آنجا حاضر نبودم .
- 9 (۱۸۶) ای عزیز از اسرار وحی خبر نتوان دادن زیرا که این آن مقام باشد که مرد را بقربت بجای رسانند که در آن مقام سؤال کردن حرام باشد : مثلاً چون

1 ابوالحسن USRPMA نشنیده که B که ابو H || 3-1 بادید ... و از USM بادید آمده است و از A بادید ... دیگر گفتمی که تو ... و از B بادید ... که ای من معشوق تو و در حالی ... و ان H بادید آمدی ... و از P بادید آید ... وقت گویم ... گویم ... گویم ... و از R || 3 - 4 تو ... باشد USRPMA دردی است که تا ... جای است B و دردی ... باشد H || 4-5 این درد ... بودن A ... U آن باشد ای عزیز H || 5-6 سوره ۵۳ (النجم) آیه ۵۴ م || 6 جای ... گفت A ... U دیگر ... کند B || بَلَسْنَا A ... U بولحسن H || 7-6 یعنی ... آنجا USRPMA فدا نباشد در آن حالت B یعنی ... فدای تو ... نبود ای آنجا که H || 8 یعنی ... نبودم A ... U کافرَم اگر آنجا که فوَحی بود منی بولحسن بود الالهه فنا شده و بدو بقا و باقی بوده B || 9 ای ... باشد USPA از اسرار دادن و هر چه گویی غیر از آن باشد زیرا که این مقام آن باشد که B از اسرار ... این مقام آن باشد که H ای ... و وحی چه خبر نتوان ... زیرا که M ای ... وحی چه خبر نتوان ... باشد که R || 10 بجای رسانند M جای رساند USRHA رساند B جای رسانند P || سؤال کردن A ... U سؤال کردن و گفتن و شنیدن ازین همه قاصر باشند زیرا که سؤال در مکان باشد و آنجا لا مکان باشد سؤال کردن آنجا B ||

مکان او جُستن و هم سِرّ و مقصود او طلبیدن، و مانند این؛ و آنچه بدین تعلّق دارد گفتن و پرسیدن حرام باشد، و خطری تمام با خود دارد. در این مقام اگر آنچه او نداند معلوم او کنند، ببیند و بداند؛ و اگر نکنند سؤال کردن، او را قَطِیَّت و فُرَقَت 3 آرد که اگر سلطان، اسرار مملکت خود با یکی بگوید رتبتی عالی باشد اما نشاید که کسی از سلطان این اسرار پرسد بهیچ حال؛ چه اگر سلطان گوید که قیام و پادشاهی من بشت هیچ خطری نباشد، و اما اگر سلطانرا کویی که قیام و پادشاهی تو بمنست و از منست، کار بر خطر باشد. «وَالْمُخَاصُونَ عَلَى خَطَرٍ عَظِيمٍ» همین معنی دارد.

9 (۱۸۷) دریغا مگر که ببهشت نرسیده‌ای، و «وُجُوهُ یَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ اِلَى رَبِّهَا نَاضِرَةٌ» باتو غمزهای نزده است؟ آن بهشت که عامه را وعده کرده‌اند زندان خواصّ

1 سر USPMA سری RHB || او A ... U = H || 1-2 و مانند ... باشد A ... U و آنچه مانند این باشد همه حرام بود B || 2 و خطری ... دارد URPMH = SA خطر ... دارد B || 2-3 اگر ... بداند M آنچه ... بداند USA اگر آنچه بنده نداند او را معلوم کند رتبتی عالی باشد او را B اگر آنچه او ... بداند H آنچه او را ندارد ... بداند P اگر آنچه او بداند و خدا او را معلوم کند به بیند و بداند R || 3-4 نکنند ... اگر USMHA نکنند و بنده سؤال کند قطیعت قربت آرد و از قربت بیفتند ای عزیز مثال اینکه چون B نکنند ... قطیعت فرقت ... اگر P نکنند ... اگر R || 4 باشد A ... U آنکس باشد B || 4-5 اما ... بهیچ URPMH اما شاید ... بهیچ SA اما ... پرسد B || 5-6 حال ... نباشد M حال که اگر ... نباشد SPA زیرا که پرخطر باشد که اگر سلطانرا ... پادشاهی بمن است B حال اگر ... خطری ندارد H جمال که اگر ... بمن نیست ... نباشد R حال که اگر ... من بتو نیست ... نباشد U || 6-8 اما اگر ... دارد M اگر ... وزمنست ... دارد UPA کار او بر خطر است ... معنی باشد B و اگر ... دارد H و اگر ... تو بتو نیست وزمنست ... دارد P و اگر ... تو بمن است وزمنست ... دارد R || 9 دریغا A ... U = B || سورة ۷۵ (القیامة) آیه ۲۲ ك || 10 نزده A ... U پرده R || آن ... عامه A ... آن U عوام B ||

باشد چنانکه دنیا زندان مؤمنانست. مگر یحیی معاذ رازی از اینجا گفت که

«الْجَنَّةُ سِجْنُ الْعَارِفِينَ كَمَا أَنَّ الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِينَ». خواصّ با خدا باشند. چه

3 گویی! خدای - تعالی - در بهشت باشد؟! بلی در بهشت باشد، ولیکن در بهشت خود

باشد؛ در آن بهشت که شبلی گفت: «ما فی الْجَنَّةِ أَحَدٌ سِوَى اللَّهِ تَعَالَى»، گفت:

در بهشت جز خدا دیگری نیست و نباشد، و اگر خواهی از مصطفی نیز بشنو که

6 گفت: «إِنَّ لِلَّهِ جَنَّةً لَيْسَ فِيهَا حُورٌ وَلَا قُصُورٌ وَلَا لَبَنٌ وَلَا عَسَلٌ». در این بهشت دانی

که چه باشد؟ آن باشد که «مَا لَأَعْيَنَ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبٍ بَشَرٍ».

کسی را که بهشت این باشد، اورا بهشتِ عوامّ طلب کردن خطا باشد که این طایفه

9 را بزنجیرهای نور و لطف ببهشت کشند، و نروند و قبول نکنند که «يَا عَجَباً لِقَوْمٍ

يُقَادُونَ إِلَى الْجَنَّةِ بِالسَّلَاسِلِ وَهُمْ كَارِهُونَ». همت عالی چنان باید که زن فرعون

آسیه را بود که در دعا می‌خواهد «رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتاً فِي الْجَنَّةِ». این «عِنْدَكَ»

12 جز بهشت خواصّ نباشد.

(۱۸۸) دریغا از «فِي عَيْشَةٍ رَاضِيَةٍ فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ» چه فهم

1 دنیا R دینار A ... U || مگر A ... U بهشت زندان خواص است مگر شیخ B || 2 - 5

باشند ... نباشد USRPMA باشند نه با بهشت ولیکن در بهشت خدای تعالی باشند چنانکه شبلی ...

تعالی یعنی در بهشت جز خدا دیگری نباشد B باشند ... بلی ولیکن ... خدا نیست و نباشد H ||

7 باشد A ... U باشد که مصطفی علیه السلام فرمود B || 8 بهشت این ... طلب URPMH این بهشت

... طلب SA بهشت این ... چه کاو طلب B || عوام A ... U عام P || 9 لطف ... نروند USPMA لطف

بدین بهشت ... وایشان نروند B لطف ... کشند نروند H لطف ربانی ... بروند R || لقوم A ... U

لاقوم M || 10-11 زن ... رب A ... U موسی دعا خواندی که رب B || 11 بود ... خواهد MB باشد

... خواهد USPHA بود ... خواست R || سورة ۶۶ (التحریم) آیه ۱۱ م || 13 سورة ۶۹

(الحاقه) آیه ۲۱ ك ||

- کرده‌ای؟ اگر خواهی بدانی در نقطهٔ «سُبْحانَ الَّذی أَسْرى بَعْدَهُ لیلًا»، عُبُودِیت خود درست کن تا این خطاب با تو نیز باشد که «یا أَیُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ إِرْجِعِی الی رَبِّکَ راضِیةً مَرْضِیةً فَادْخُلِی فی عِبادِی و ادْخُلِی جَنَّتِی» گفت: در دل بندگان من 3 در آی تا در بهشت من توانی آمدن. آن بزرگ را بین که ازو پرسیدند: «ما فَعَلَ اللهُ بِکَ»؟ گفت: «أَدْخَلَنی رَبِّی جَنَّةَ الْقُدُسِ یُخَاطِبُنِی بِذاتِهِ وَ یُکاشِفُنِی بِصِفَاتِهِ» گفت: مرا در بهشتِ قدسِ خود آورد، گاهی مُکَشِّفُهُ صفات می‌کنم، گاهی مُخَاطَبُهُ ذات می‌یابم. «فی عِیشَةٍ راضِیةٍ فی جَنَّةٍ عالِیةٍ» این مقام باشد. قُطُوفُهَا دَانِیةٌ، رزق باشد در این بهشت. آخر دانی که جز از رزقِ مَعْدِهِ رزقهای دیگر هست: رزق قلبست و رزق روحست؛ رزقِ قالب همه کس را دهند که «وَ هُوَ الَّذی یَرْزُقُکُمْ 9 مِنْ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ»، اما رزقِ جان و دل هر کسی را ندهند «وَ مَنْ رَزَقْنَاهُ مِنَّا رِزْقًا حَسَنًا».
- (۱/۹) دریغا هر چند که بیشتر می‌نویسم بیشتر می‌آید، و افزون‌تر می‌آید! 12
- اما ای دوست از سعادت، محبّت خیزد و از محبّت، رؤیت خیزد. ندانم که هر کز از محبّت هیچ علامت دیده‌ای؟ علامت محبّت آن باشد که ذکر محبوب بسیار کند که «مَنْ أَحَبَّ شَیْئًا أَكْثَرَ ذِکْرِهِ». دریغا «وَالَّذینَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ» 15

1 سورة ۷۰ (الاسراء) آیه ۱ ك || 2-3 سورة ۸۹ (الفجر) آیه ۲۷ ك || 4 در آی RH داری

USPMBA || بین A ... U-R || 6 خود ... میکنم USPMBA خود در... میکنم H خود ... صفات

R || 7 فی RMH این فی USPBA || 8 در این USRMHA در PB || از A ... U-H || 9 قلبست

A ... U قالب است M || 9-10 سورة ۳۵ (فاطر) ۳ ك || 10 کسی را M کسی A ... U || 10-11

سورة ۱۶ (النحل) آیه ۷۵ ك || 12 چند که بیشتر A ... U چندی که M || آید UPB باید SA نماید

H باید MR || 13 رؤیت خیزد A ... U رؤیت پیدا آید H || 15 سورة ۲ (البقرة) آیه ۱۶۵ م ||

- محک‌های بسیار با خود دارد. علامت محبت خدا آن باشد که محبوبات دیگر را در بازو، و همه محبت‌ها را ترك کند و محبت خدا را اختیار کند؛ اگر نکند هنوز محبت خدا غالب نباشد. زن و فرزند و مال و جاه و حیوة و وطن همه از جمله محبوباتست؛ اگر حب این محبوبات غالب باشد، نشان آن باشد که نگذارد که زکوة و حج و صدقه از تو در وجود آید که هر یکی خود محک‌گست. تا خود زیارت خانه خدا و رسول 6 او تواند رفت؛ بود که این همه محبوبات را وداع کند، و محبت خانه خدای - تعالی - اختیار کند. مأكولات و مشروبات همچنین محبوبست؛ بامساك این محبوبات، اختیار محبوب زکوة کند، و صوم را اختیار کند. همچنین از علامات یکایک 9 می‌شمار. اگر چنانکه این حُبِ محبوبات غالب آمد بر حُبِ خدا، بدانکه او را با خدا هیچ حسابی نیست. از خدا بشنو: «قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرٍ».

(۱۹۰) درینا این آیت همه را از خدا باز داشته است. ترا اینجا در خاطر

- 15 آید که مصطفی گفت: «حُبِّ إِلَى مِنْ دُنْيَاكُمْ ثَلَاثٌ»؛ و با عایشه گفت: «حُبُّكِ

1 محک‌های A ... U علامتهای H || 3 نباشد A ... U نباشد نشان آن باشد که H || 5 که ... تا USPMBA هر ... تا H که ... محک‌گست R || 6 رفت بود SA کردن PB رفت RMH شدن U || 7-8 بامساك ... علامات USPMBA امساك ... اختیار کند و محبوبات زکوة و صوم اختیار کند همچنین این علامت H بامساك ... ازین علامات R || 8 یکایک A ... U یک یک R || 9 این ... آمد USPMBA حب این ... باشد H حب این ... آمد R || 10-13 سورة ۹ (التوبة) آیه ۲۴ م || 15 که مصطفی گفت H که USRPBA که بمصطفی نه بگفت M ||

فِي قَلْبِي كَالْعُقْدَةِ فِي الْخَبْلِ»؛ جای دیگر گفت: «أَوْلَادُنَا أَكْبَادُنَا». اما بدانکه این محبت اصلی نباشد، این محبت، خود مصلحت باشد، و در راه نهاده باشد هم تأکید محبت خدا را؛ اما محبوبات دیگر که اصلی باشد، ترك آن واجب باشد، و محبت 3 خدا بر آن غالب باشد. اما مگر که این خبر نشنیده‌ای که «لَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا خَلِيلًا لَا تَتَّخِذْتُ أَبَا بَكْرٍ خَلِيلًا». اگر دوست گرفتمی ابوبکر را دوست گرفتمی، اما دوستی خدا مرا بآن نمیگذارد که ابوبکر را دوست گیرم. اما اینجا ای عزیز 6 دقیقه‌ای بدان: چیزی را دوست داشتن بتبیین در کمال عشق و محبت، قدح و نقصان نیارد. مگر که این بیت نشنیده‌ای:

أَحِبُّ لِحَبِّهَا تَلْعَاتٍ نَجْدٍ وَمَا شَفَقِي بِهَا لَوْلَا هَوَاهَا 5
وَمَا حُبُّ الدِّيَارِ شَفَقْنِ قَائِمِي وَلَكِنْ حُبُّ مَنْ سَكَنَ الدِّيَارَ

اگر مجنون را باسک کوی لیلی محبتی و عشقی باشد، آن محبت نه‌سک را باشد،

هم عشق لیلی باشد. مگر این بیت را نشنیده‌ای! 12

مجنون روزی سگی بدید اندر دشت

مجنون همگی بر سر سگ شادان گشت

گفتند که بر سگی ترا شادی چیست 15

گفتا روزی بکوی لیلی بگذشت

2 باشد A ... U باشند R || 2-3 هم ... دیگر A ... U همه ... محبوبات که H || 3 آن

R ... A ... U || 6 بآن SRMHB با آن UPA || اما اینجا A ... U - H || 11 باشد USPHBA بود

RM || 13-14 مجنون ... سگ USPBA مجنون ... دجال بدیدنش H نان داد بدان سگ و همی MR

|| 15 که ... چیست P بوی بر سگت این شادی چیست SBA که بر سگ که ترا شادان چیست H چرا

شدی برین سگ مفتون M که چرا باین سگ مفتون R مجنون بر سگت این شادی چیست U ||

- (۱۹۱) هر محبت که تعلق بمحسوب دارد ، آن شرکت نباشد که آن نیز هم از آثار حبّ محبوب باشد : مثلاً اگر عالم ، قلم و جبر و کاغذ دوست دارد ، نتوان گفت که بهمگی عاشق علم نیست . محبوب لذاته یکی باید که باشد ، اما چیزهای دیگر اگر محبوب باشد از بهر محبوب اصلی ، زیان ندارد . هر که خدا را دوست دارد لابدّ باشد که رسول او را که محمد است دوست دارد ، و شیخ خود را دوست دارد ،
- 6 و عمر خود را دوست دارد . از بهر طاعت و نان و آب دوست دارد که سبب بقای او باشد ، و زنان را دوست دارد که بقای نسل منقطع نشود ، و زر و سیم دوست دارد که بدان متوسل تواند بود بتحصيل آب و نان . لابدّ سرما و گرما و برف و باران و آسمان و زمین دوست دارد بآن معنی که اگر آسمان و زمین نباشد گندم از سنک بر نرود ، و برزگر را همچنین دوست دارد . آسمان و زمین را دوست دارد که صنّع و فعل خداست که « وَ لِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ » مثال این چنان باشد که عاشق خطّ و فعل معشوق دوست دارد . همه موجودات فعل و صنّع اوست ،
- 12

- 2-3 نتوان ... بهمگی A ... U نتواند ... همگی M || 4 هر که A ... U که هر که R ||
- 5 که محمد است M محمدا R = USPHBA || و شیخ ... دارد A ... R = U || 6 از بهر طاعت A ... U || H = و نان ... دارد A ... H = U || 7 او باشد و زنان A ... U جسم او باشد وزن B || که بقای ... نشود USPBA که بقای نسل بدیشان باشد H از بهر بقای نسل تا منقطع نشود M از بهر بقای ... نشود R || 8 متوسل SRMBA متوسل UPH || تواند بود بتحصيل A ... U می تواند بود بحاصل کردن B || لابد USPMBA لابدست بلکه H = R || 9 بآن ... و زمین USRPHA آن دوستی را خلل و آفتی نباشد و اگر این باشد جز آنکه اگر B از آن ... و زمین M || 10 برزگر را USP برزگران را RMHBA || آسمان USPMBA که سبب منافع خلق باشد و دیگر آسمان H احوال همچنین میدان و آسمان R || 11 صنّع B صنّعت A ... U || و فعل A ... U = B || سوره ۲۴ (النور) ۴۵ (الجاثیه) ۴۸ (الفتح) آیه ۴۲ م ۴۷ ك ۱۴ م || 12 و صنّع RPHB و صنّعت USA صنّع M ||

و بتبع محبت او دوست داشتن، شرکت نباشد؛ اما اصل و حقیقت این محبتها شرکت باشد، و حجاب راه محبت و بازماندن از محبوب اصلی نباشد. گوش دار که چه گفته میشود والله الهادی.

3

تمهید اصل سابع

< حقیقت روح و دل >

- ۱۹۲) ای عزیز گوش دار سؤال خود را که پرسیدم ای که «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي». اما ندانم که جمله چیزها که در باطن تو پوشیده است بدانستی؟ آنگاه پس از شناس این همه، طالب حقیقت روح باشی. دانم که تو گویی: من بجز از قالب و روح دیگر چه چیز باشم؟ اکنون گوش دار انشاء الله که بدانجای رسی که هر صفتی از صفات تو بر تو عرض کنند، چون آنجا برسی

1 و بتبع ... داشتن USRPMA دوست داشتن بتبع در محبت خدا B بتبع دوست داشتن H

1-2 اما ... باشد H اما ... حقیقت کردن این ... شرکت باشد SA اما ... حقیقت کردن و از خدا غافل بودن این شرکت باشد B اما ... شرکت نباشد RM - UP || 2 و حجاب ... نباشد RM و حجاب را و باز ... نباشد SA و حجاب ... اصلی B و حجاب ... محب بازماند از ... باشد H و حجاب و بازمانده را از ... نباشد P و حجاب راه محب از ... نباشد U || گوش A ... هان ای عزیز گوش B || 3 والله الهادی RPH بالله التوفيق والعصمة A - B والله التوفيق SM و صلى الله على محمد وآله U || 4 اصل سابع RB سابع اصل سابع USPMHA || 6 ای عزیز ... پرسیده ای که URPMH ای عزیز گوش دار SA ای عزیز ... دار از آن سؤال روح که کرده B || 6-7 سورة ۱۷ (الاسراء) آیه ۸۵ ك || 7 ندانم URPMHB ندانستم SA || 8 بدانستی ... همه USPMHA بدانستی یانه پس باز شناسی این همه آنك B ندانستی ... همه R || 8-9 باشی ... تو A ... باش دانم که B || 9-10 اکنون ... هر U اکنون ... بدان رسی که هر SPHA هان اکنون ... بدان وقت رسی که در هر B اکنون ... که در هر M اکنون ... که در هر لحظه R || برسی USPMA رسی RHB ||